

این تاریخ ما نیست

بررسی فصلی از جلد سوم کتاب «نهضت امام خمینی»

علی شکوهی

ساواک خراسان را نسبت به خود مساعد سازد تا امکان درس گفتن و سخنرانی پیدا کند و از محدودیت‌های کم شود، اما هرگز از این نظر به صورت جدی مورد حمایت مجموعه ساواک قرار نگرفته و به صورت کامل محدودیت‌های کار وی برداشته نشد.

پس از ارسال نامهٔ چهار صفحه‌ای از سوی شریعتی به ساواک و نرمش‌های مصلحت‌اندیشانه‌ای که در آن از خود نشان داد، سرتیب بهرامی رئیس ساواک خراسان خطاب به ساواک مرکز نوشت:

«به طوری که مکرراً به استحضار رسیده وجود دکترا شریعتی برای عامل بیگانه و عناصر افراطی مفید است. برای ساواک و مملکت مفیدتر خواهد بود، مشروط به اینکه خوب اداره شود. این شخص دانشمند است، روحانیون افراطی او را قبول ندارند و چپ‌ها روی این شخص حساب می‌کنند. ساواک خراسان معتقد است محدودیت برای دکترا شریعتی موجب می‌شود که نسبت به دستگاه و مملکت بی‌اعتقاد گردد و چون طرفداران زیاد دارد نتیجهٔ مطلوبی نخواهد داشت، اما اگر با برنامه‌محور و طرحی منظم اداره شود با افکار نوی که دارد می‌تواند مؤثر واقع شود. مقرر فرمایند دربارهٔ قبول یا عدم قبول دعوت دانشگاه تهران را ابلاغ فرمایند.»

(سند شماره ۳۱ کتاب)

اما با وجود مواضع مصلحت‌اندیشانهٔ شریعتی و نیز نظر ساواک خراسان برای برداشتن محدودیت‌های کاروی، ساواک مرکز زیر بار نمی‌رود و تا اطلاع بعدی بر تداوم ممنوعیت وی تأکید می‌کند. مقدم در این باره به ساواک خراسان می‌نویسد:

«سابقهٔ مضره شخص منظور مورد تأیید است و هنوز به طور کامل مشخص نگردیده که عنصر سالمی از لحاظ سیاسی می‌باشد یا خیر؟ بنابراین به سرعت نمی‌توان در مورد او قضاوت نمود. دستور فرمایید به وی ابلاغ نمایند، فعلاً از پذیرش دعوت‌های معموله خودداری و...»

(سند صفحه ۱۷۷ کتاب)

سرانجام پس از چندین بار مکاتبهٔ ساواک خراسان با ساواک مرکز و اعلام اینکه سه بهتر است برای شریعتی محدودیت وجود نداشته باشد تا وی به رژیم بدبین نشود و مورد بهره‌برداری افراد تندرو قرار نگیرد و نیز پس از نوشته شدن نامهٔ مصلحت‌اندیشانهٔ دیگر به ساواک از سوی شریعتی، ساواک مرکز با سخنرانی‌های وی در ارشاد و دانشگاه‌های کشور تحت شرایطی موافقت می‌کند:

«شرکت و سخنرانی نامبرده بالا در جلساتی که از وی دعوت به عمل می‌آورند، با کنترل ضمنی مطالب مورد بحث مشارالیه توسط ساواک بلا مانع است...»

(سند شماره ۴۰ کتاب)

از آن پس شریعتی فعالیت گستردهٔ خود را آغاز می‌کند، اما با خطر اظهاراتش در سخنرانی‌ها و حرف‌های چند پهلوی خود همواره به ساواک احضار و مجبور به ادای توضیحاتی می‌شود تا نتواند از فرصت جدید به صورت علنی علیه رژیم بهره‌برداری کند. اما ماهیت اقدامات وی در معرفی اسلام انقلابی و فعالیت‌های گسترده‌اش در عرصهٔ فکر دینی و شکل دهی به محافل اسلامی و انقلابی چیزی نبود که بتواند برای همیشه پنهان بماند و به طبع کلی گویی‌های شریعتی در این باره که «فعالیت‌های من منطبق با تحولات

با بهره‌گیری از فضای سیاسی موجود در صدد بوده تا با ذکر مخالفان رسمی خود نظیر مارکسیست‌ها، گروه‌های انقلابی مسلح و طیفی از روحانیت، نشان دهد که رژیم نباید با فعالیت‌های وی مخالفت کند و امکان تدریس در دانشگاه‌ها و سخنرانی در حسینیه ارشاد و محافل دانشجویی را از وی سلب نماید. این اسناد آشکارا از سر مصلحت‌اندیشی و تقيه نگاشته شده‌اند و هرچند نوشتن آنها تا حدودی شریعتی را در دستیابی به اهداف خود یاری داده، اما هرگز مورد پسند و باور مجموعه ساواک واقع نشده و پس از مدتی که وی توانسته رژیم را فریب دهد و فعالیت‌های فکری روشنگرش را پی گیرد، و پس از آنکه ثمرات عظیم فعالیت‌های وی بویژه تأثیرش در قشر دانشگاهی و دانش‌آموزی مشخص شد، رژیم به تعطیل حسینیه ارشاد، دستگیری شریعتی و گروهی از دوستانش، و نیز توقیف کتاب‌های وی و... اقدام کرد.

اگر شریعتی به واقع به محتوای آن نامه‌ها ایمان داشت و مجموعه فعالیت‌های وی با هدایت ساواک صورت می‌گرفت، دیگر نیازی به دستگیری و جلوگیری از نشر آثارش نبود و در کل آن واکنش‌ها ضرورتی نمی‌یافت.

۳- اسناد مربوط به شریعتی در کتاب «نهضت امام خمینی»^(۱) تنها صد صفحه از اسناد فراوان وی را در ساواک شامل می‌شود، و نه تمام آنها را. با فرض صحت این اسناد، هیچ‌گونه قضاوتی نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن کلیه اسناد پرونده‌های وی قابل اعتنا باشد، بویژه اگر بدانیم اسناد شریعتی در ساواک از چه حجم عظیمی برخوردار است. گفتنی است به استناد پاورقی‌های این کتاب جلد اول پرونده شریعتی در ساواک دست کم ۳۲۴ صفحه و جلد دوم پرونده وی دست کم ۲۲۶ سند را در بر می‌گیرد. از جلد‌های دیگر پرونده وی اطلاعاتی در کتاب نیامده و تنها از جلد هشتم مشهد از پرونده‌های شریعتی استفاده شده که آن پرونده هم دست کم دارای ۱۷۹ صفحه است.^(۲)

آیا با گزینش چنین حجم قلیلی از میان انبوه پرونده‌های شریعتی در ساواک، آن هم بدون در نظر گرفتن ملاحظات و مصلحت‌اندیشی‌های شریعتی در نگارش آن نامه‌ها و اعلام آن مواضع، می‌توان به واقعیت ارتباط‌های شریعتی با ساواک پی برد؟ آیا سه بار دستگیری و زندانی شدن و اعمال آن همه محدودیت‌ها، خلاف ادعای کتاب را به اثبات نمی‌رساند؟ در این کار تاریخی به جای گزینش اسناد و تفسیر دلخواه آنها می‌بایست تمامی اسناد مربوط به شریعتی یکجا در نظر گرفته می‌شد و با توجه به اعتقادات کلی و عملکرد فکری و سیاسی وی و نیز با در نظر گرفتن شرایط خاص نگارش آن نامه‌ها، به تفسیر آنها اقدام می‌شد. تنها در چنین وضعیتی و با چنین نگرشی می‌شد به درک واقعیت‌ها در عملکرد سیاسی و فکری شریعتی امیدوار بود؛ کاری که به هیچ‌رو در کتاب آقای روحانی مشاهده نمی‌شود.

۴- از ورای اسناد محدودی که نویسنده این اثر بدانها تمسک بسته ادعا‌های مطروحه در کتاب به اثبات نمی‌رسد، بلکه خلاف آنها را نیز می‌توان ثابت کرد. درست است که شریعتی تا حدودی توانسته نظر

«کبهان فرهنگی» در تداوم ایجاد زمینهٔ مساعد تعاطی‌آراء، به درج نقد کتاب «نهضت امام خمینی» می‌پردازد. روشن است نویسنده کتاب نیز فرصت پاسخگویی به مطالب مندرج در این مقاله را خواهد داشت.

طی سال‌های پس از انقلاب نگارش آثار تاریخی در قالب‌های گوناگون رواج وسیعی یافته است که به نوبه خود گزاری است ارزشمند و قابل تقدیر، اما به نظر می‌رسد اغلب این آثار از لحاظ علمی دچار ضعف‌های جدی هستند. در مطالعات تاریخی به تبع همه رشته‌های علوم انسانی، انسان در هنگام تحقیق نمی‌تواند خود را بیرون از واقعیت‌هایی که مورد مطالعه‌اند نگه دارد. لذا در مراحل گوناگون کار، سلیق و علائق، جایگاه اجتماعی، اندیشه و گرایش‌های فکری، حب و بغضها و دیگر وجوه شخصیتی فرد محقق دخالت می‌کنند و نتیجه تحقیق را خدشه‌دار و حتی فاقد ارزش می‌سازند.

دربارهٔ نحوهٔ رسیدن به واقعیت به شیوه‌ای علمی گفته شده است که باید با «علیه بر پیشداوریه‌ها» و «ساختن از راه تعقل» و «انطباق با واقعیات» عمل کرد.^(۱) اما عموماً آثار تاریخی ما از یک یا چند نظر با ملاک‌های فوق نگاشته شده‌اند، که یکی از همین دست کتاب‌ها جلد سوم «نهضت امام خمینی»^(۲) است که به تازگی انتشار یافته. آنچه در این نوشته در صدد آنیم، بررسی فصلی از همین کتاب است که در آن دربارهٔ شریعتی، انگیزه‌ها، کارکردها و اهداف وی اظهار نظر شده است.

ملاحظات کلی

۱- در یک تحقیق تاریخی لزوماً باید جامع‌نگری داشت و با در نظر گرفتن تمامی وجوه یک حادثه و رخداد سیاسی یا اجتماعی و نیز تمامی جوانب وجودی یک شخص دربارهٔ آن حادثه یا فرد اظهار نظر کرد. آقای روحانی و فصل مربوط به شریعتی از جلد سوم کتاب «نهضت امام خمینی»^(۳) متأسفانه از این جامع‌نگری محرومند، به گونه‌ای که آشکارا در تمامی اظهار نظرهای مذکور، ردپای برخورد گزینشی را می‌توان مشاهده کرد.

نویسنده به جای آنکه به اندیشه و آرمان اسلامی شریعتی به عنوان اصل کلی و ناظر بر تمامی وجوه زندگی فردی و اجتماعی و شخصیت علمی و سیاسی وی توجه کند، یک نظریه خودساخته مبنی بر دشمنی شریعتی با اسلام و تلاش وی برای همراهی با فراماسونرها را مینا قرار داده و تمامی تلاش‌های او را در جهت تکمیل کارهای ناقص و اتمام تلاش‌های ناتمام فراماسونری چون میرزا ملکم خان و طالبوف و... قلمداد می‌کند.

۲- کتاب مذکور در ارزیابی شخصیت شریعتی تنها بر اسناد ساواک و نامه‌هایی تکیه دارد که آن زندیاد برای ایجاد شرایط مناسب به منظور فعالیت‌های فکری و دانشگاهی خود نگاشته است. این اسناد به راحتی نشان می‌دهند که دکترا شریعتی می‌خواست به گونه‌ای ساواک را متقاعد کند که فردی سیاسی و نظامی نیست، بلکه بیشتر به عنوان یک فرد علاقه‌مند به کارهای فکری و تئوریک شناخته می‌شود. همچنین

***در مطالعات تاریخی
به تبع همه رشته‌های علوم انسانی
انسان در هنگام تحقیق
نمی‌تواند خود را بیرون از
واقعیهایی که مورد مطالعه‌اند
نگه دارد. بنابراین
در مراحل گوناگون کار،
سلیق و علایق، جایگاه اجتماعی،
اندیشه و گرایشهای فکری،
نتیجه تحقیق را خدشه‌دار
و حتی فاقد ارزش
می‌سازند.**

جاری کشور است؛ نیز نمی‌توانست کاری از پیش ببرد. در سال ۱۳۵۱ یکی از مقامات ساواک (گویاباتی) در حاشیه یکی از بازجوییهای شریعتی نوشته است: «این مطالب همه سطحی باقی است. اگر طرفدار ترویج مذهب است لاقبل در سخنرانیهای خود علیه مارکسیسم و ماتریالیسم صحبت کند. با این گونه افراد باید صریح صحبت کرد. آنها خیال می‌کنند با ردیف کردن چهار کلمه مافی‌الضمیر و عینی و ذهنی، تئورسین و سوسولف شده‌اند. باید خط خود را معین کند یا این طرف یا آن طرف. مسایل او باید نفعی برای جوانان رو به رشد و مصالح عمومی مملکت داشته باشد. کدامیک از سخنرانیهای او لاقبل علیه مارکسیسم و ماتریالیسم است؟ باید در دو جلسه بین دانشجویان علیه مارکسیسم بحث کند تا بفهمیم عوامفریب نیست.»

(سند شماره ۴۳ کتاب)

سرانجام مشخص می‌شود که به گفته ساواک، شریعتی «عوامفریب» (یعنی ساواک فریب) است و فعالیت‌های وی به زیان رژیم تمام شده است. از این رو حسینیه ارشاد تعطیل و پس از مدتی شریعتی نیز دستگیر می‌شود. البته باز هم شریعتی تلاش می‌کند رژیم را بفریبد، اما با پرسشهایی از این دست روبه‌رو می‌شود:

«شما در تمام مدتی که در حسینیه ارشاد سخنرانی می‌کردید و یا در کلاسها تدریس می‌نمودید [آیا] حتی برای یک بار از شاه دوستی و وطن پرستی برای حاضرین در جلسه صحبت کردید و یا پیشرفتهای مملکت را برای آنان بازگو نمودید و توضیح دادید که برخلاف مصالح کشور نباید فعالیت کرد؟»

(صفحه ۲۴۰ کتاب)

«شما به اتهام فعالیت مضره و اقدام علیه امنیت کشور بازداشت شده‌اید، در این باره چه توضیحی دارید؟»

(صفحه ۲۳۹ کتاب)

با این حساب مشخص بود که شریعتی با ابزار

کهنه‌اش دیگر قادر به فریب ساواک نیست و باید کاری تازه را آغاز کند، به همین سبب پس از آزادی از زندان با مشاهده محدودیتهای وسیع ساواک برای وی و منع انتشار کتابهایش تصمیم به مهاجرت گرفت که با عزیمت به خارج از کشور آن را عملی کرد. بنابراین با تکیه بر همین اسناد می‌توان چهره انقلابی و مبارز شریعتی را به اثبات رساند و کافی است اسناد کلیه پرونده‌های شریعتی انتشار یابد تا چهره انقلابی وی بهتر و برجسته‌تر بر همگان آشکار شود.

۵- اگر نتوان با تکیه بر همین اسناد ادعای آقای روحانی را نتیجه گرفت، بدون شک با رجوع به آثار منتشره و اندیشه‌های شریعتی نیز نمی‌توان هیچ‌یک از آن ادعاها را اثبات کرد، حتی بالعکس می‌توان روح و کلیت اندیشه آن زنده‌باد و در بسیاری مواقع عبارات روشن و صریح آثار وی را در مخالفت آشکار با اتهاماتی یافت که آقای روحانی بر اندیشه و عملکرد او وارد آورده است. به نظر می‌رسد آقای روحانی در ارزیابیهایش از شادروان شریعتی دچار همان اشتباهاتی شده است که مورخین گذشته دچار شده‌اند. **امام خمینی** (ره) در حکمی که برای آقای روحانی نگاشته‌اند، درباره تاریخ‌نویسان به‌طور کلی می‌گویند:

«... شما به عنوان یک مورخ باید توجه داشته باشید که عهده‌دار چه کار عظیمی شده‌اید. اکثر مورخین تاریخ را آن گونه که مایلند و یا بدان گونه که دستور گرفته‌اند می‌نویسند، نه آن گونه که اتفاق افتاده است. از اول می‌دانند که کتابشان بناست به چه نتیجه‌ای برسد و در آخر به همان نتیجه هم می‌رسند...» (۴)

متأسفانه آقای روحانی از پیش می‌دانستند که کتابشان درباره شریعتی بناست به چه نتیجه‌ای برسد، از این رو همه مسایلی که به زعم وی می‌توانست علیه شریعتی به کار آید، روا و ناروا در کتاب ذکر شده‌اند، هر چند با واقعیت‌های زندگی سیاسی و فکری شریعتی و اوضاع اجتماعی آن دوره هیچ گونه مطابقتی نداشته باشند. برای نمونه به دو مقدمه بالا و نتیجه آن مقدمات توجه کنید:

در صفحه ۲۲۹ کتاب آمده است: «شریعتی در جای دیگر ضمن اعتراف به این حقیقت که حرکت او الهام از انقلاب سفید شاه! و تاخت و تازهای او به علمای اسلام به پیروی از «منویات ملوکانه!» بوده است، پایبندی خود به اسلام شاهانه و در حقیقت به اسلام آمریکایی را بر ملا می‌سازد.»

و در پاورقی صفحه ۲۴۷ می‌آورد: «... آیا می‌توان باور کرد که سخنرانیها و موضعگیریهای او ضد علمای اسلام، بدون رایزنی و هماهنگی با ساواک بوده است؟!»

نویسنده کتاب همچنین در چندین جای دیگر به صراحت مدعی می‌شود که ساواک موضوع سخنرانی شریعتی را مشخص می‌کرد. (این مقدمه اول). در صفحه ۲۲۱ کتاب نیز یک بعدی نشان دادن اسلام و معرفی اسلام به عنوان مذهب ستیز و اعتراض، یکی از انگیزه‌های شریعتی قلمداد می‌شود. (این هم مقدمه دوم).

اگر این دو مقدمه را بپذیریم، با دیدی منطقی باید به این نتیجه برسیم که رژیم شاه خود در صدد معرفی و گسترش اسلام مبارزه‌جو و پرخاشگر بوده است و البته این امر با واقعیت همسویی ندارد، اما آقای روحانی از



این نتیجه گیری ایایی ندارد و با یافتن یک سری عبارات می گوید:

«سیاست استکبار جهانی و به دنبال آن سیاست رژیم شاه بر این روال بود که اسلام را اصولاً دین مبارزه تنها جا بزنند و با این شگرد، نهضت امام را به کژ راهه بکشاند و موج خروشان را که آن نهضت پدید آورده است، به کنترل خود درآورند. شریعتی با بهره گیری از این سیاست رژیم، بهترین فرصت و زمینه را برای کوبیدن روحانیت به دست آورد. او از سویی بی پروا اسلام را به عنوان دینی که جز سیاست و مبارزه معنایی ندارد جا می زد و از این راه رژیم شاه را در پیشبرد توطئه نو و ناشناخته ای که در پیش گرفته بود مدد می کرد و از سوی دیگر علمای اسلام را با دستاویز اینکه پیوسته با رژیم شاه درستیز نبوده اند و به جای مبارزه به بحث طهارت و نجاست و... پرداخته اند، زیر سوال می برد و نگوشت می کرد و به خواری و پستی آنان می کوشید» (۵)

معلوم است که وقتی مقدمات غلط باشد، نتیجه غلط و دور از واقعیت بالا حاصل می شود، البته این تناقض گویی از غیر عقلانی بودن تحلیلی ناشی می شود که آقای روحانی ساخته است و گرنه در صورتی که وی به روش علمی در مطالعه تاریخ پایبند بود و «ساختن از راه تعقل» و «انطباق با واقعیت» را در نظر می گرفت، به طرح چنین ادعاهایی مبادرت نمی کرد.

برای اینکه بهتر به این گونه تناقض گوییها در کتاب پی ببریم، ذکر موردی دیگر را ضروری می دانیم. شریعتی در نامه خود به ساواک برای کاستن از حساسیت رژیم نسبت به پدرش، او را «مرد علم و دین» معرفی می کند نه «مرد عمل و سیاست» و آقای روحانی در پاورقی می نویسد:

«از این فراز به خوبی روشن می شود که علی شریعتی از الفسای اصول اسلامی نیز بی خبر و ناآگاه بوده و هنوز درک نکرده بوده است که مرد علم و دین از دیدگاه اسلام نمی تواند مرد عمل و سیاست نباشد. عالم بی عمل مانند درخت بی میوه دم بریده و سترون است و اسلامی که در آن سیاست نباشد، اسلام یک بعدی - کژ راهه و اسلام آمریکایی می باشد» (۶)

به ظاهر برای آقای روحانی اصل کوبیدن شریعتی است. آن گونه که گاهی او را مدافع اسلام یک بعدی صرفاً مبارز و ستیزه جو معرفی کند و گاهی مدافع اسلام یک بعدی فاقد سیاست!

۶- نکته دیگری که در این ملاحظات کلی ذکرش ضروری می نماید، لحن و زبان و نوع نگارش غیر تاریخی کتاب است. لحن کتاب علیه شریعتی به نوع نگارش روزنامه ای شباهت دارد و طبعاً نمی توانست زبان کتابی تاریخی باشد. به نمونه زیر توجه کنید:

«شریعتی برای پنهان داشتن کاستیهای درونی و «ضعف نفس» خود روی برخی از خوبی و خصلت های ذاتی انگشت گذاشته و ناشیانه برانکار آن کوشیده است. به گمان آنکه با این انکار می تواند «دم خروسی» را که از زیر قلم او سر برآورده، پنهان دارد! از این رو آورده است:

دوست دارم رسماً اعتراف کنم که من از سه «ت»: «تملق»، «توس» و «تلون» همواره دورم و به جای این سه «ت»، سه «ص»: «صدافت»، «صمیمیت» و «صراحت» را

در زندگی برگزیده ام و امیدوارم بر همین بمانم و بمیرم! او به سبب فروتنی و شرم و آزر و ویژه خود خوی برجسته دیگر خویش را بازگو نکرده است! و آن بیزاری شدید از سه «خ»: «خودبینی»، «خودپرستی» و «خودنمایی» می باشد! از این رو، خوانندگان این نامه چهل صفحه ای باید از آغاز تا پایان نامه، سه حرف «ت»، «خ» و «ص» را به یاد داشته باشند و درستی آن را درباره او به طور عینی به دست آورند» (۷)

نویسنده برای آنکه شریعتی را «تخص» معرفی کند، عبارات بالا را نوشته است. آیا این زبان مناسب تاریخ نویسی است؟ متأسفانه این لحن و شیوه نگارش برنامه ای این فصل از کتاب حاکم است و از برخورد مغرضانه نویسنده با شریعتی حکایت می کند.

بررسی اتهامات وارده بر شادروان شریعتی

در تک تک عبارات و صفحات کتاب آقای روحانی وقتی از شریعتی صحبت می شود اتهاماتی ناروا برانداخته و عملکرد وی وارد می آید. گویی هم نموده است که نزدیک به شانزده هزار صفحه در معرفی چهره ها و سببهای اسلام، نقد اندیشه های غربی و لیبرالی، رد مارکسیسم، دفاع از مذهب مافوق علم، محتوای احصیل دینی فرایض و احکام و شرابی که از محتوای احصیل دینی خالی شده بودند، طرح بازگشت به خویشتن دینی و اسلامی و دهها موضوع دیگر نگاشته است و این در حالی است که هنوز بسیاری از افرادی که رجوع آگاهانه خویش را به مذهب و اسلام انقلابی مدیون شریعتی می دانند و از نقش عظیم وی در داخل و خارج کشور برای گسترش باور دینی متفقی آگاهند.

برای اینکه بهتر بتوانیم درباره نکات مورد اشاره آقای روحانی علیه شریعتی قضاوت کنیم، آنها را در چند محور دسته بندی کرده و باتوجه به نظرات و اندیشه های زنده باد شریعتی بدانها پاسخ می دهیم.

۱- همراهی با رژیم گذشته و تأیید انقلاب سفید شاه: نخستین مسأله ای که از سوی سید حمید روحانی علیه شریعتی مطرح شده، همکاری و همراهی وی با رژیم شاه و داشتن زمینه اشتراک روحی و فکری با سردمداران ساواک و دفاع از انقلاب سفید شاهانه است. در این باره پیشتر توضیحاتی ارائه دادیم، اما اینک به نکات تازه ای اشاره می کنیم.

کل زندگی سیاسی و تلاشهای علمی و فکری شریعتی در صدمت با رژیم گذشته و در دفاع از اسلام انقلابی قابل تفسیر است، اما به طور مشخص در برخی از نوشته های شخصی یا سیاسی اش به صراحت علیه رژیم گذشته و بویژه در دفاع از قیام پانزده خرداد و در صدمت با انقلاب سفید شاه قلم زده است. یکی از این موارد را که آقای روحانی در نخستین جلد کتاب «نهضت امام خمینی» (۸) آن زمان که دفاع از شریعتی علامت و نشانه متوقف بودن قلمداد می شد - مورد استفاده قرار داده بود، در زیر نقل می کنیم:

«... امروز هر نهضتی که در کشورهای آسیای شرقی رخ دهد فرمول تفسیرات آن این است که اگر منافع آمریکا را تهدید کند، دستاورد کمونیسم است و اگر به کمونیستها بتازد، ساخته آمریکا است و اگر به هر دو تاخت، موجی است که از انگلستان یا فرانسه برانگیخته و اگر به آمریکا، شوروی، انگلیس و فرانسه همه یکجا

حمله برد آن وقت است که نهضت فاشیست است و مرتجع! و در این هنگام از «تاس» همان نغمه را می شنویم که از «بی بی سی» و در «اومانیه» همان را می خوانیم که در «تایمز» و آن وقت همه بر مرگ آزادی و دموکراسی اشک می ریزند... در مورد انقلاب اخیر (قیام پانزده خرداد) حملات بی شرمانه «ایزوستیا» به قدری با تعبیرات پست ترین مطبوعات سرمایه داری و حتی نشریات کلاش خارجی - که با میلی پول سفارت و سازمان امنیت ایران سرمقاله دلخواه می نویسند - شایهت داشت که موجب شگفتی می شد» (۸)

شریعتی در یکی دیگر از یادداشتهاش ضمن انتقاد از مدعیان چپ روی در ایران که با استفاده از تئورهای مارکسیستی در صدد توجیه رسمی اقدامات رژیم گذشته برآمده بودند، در باره انقلاب سفید شاه می نویسد:

«شاه دهقانان را برای درهم کوبیدن فئودالیسم بسیج کرد و زاندامها در دهات به عناصر چپی تندرو تبدیل گردیدند! و خلاصه فعلاً رژیم ما اگر راستش را بخواهید یک رژیم شاهنشاهی سوسیالیستی انقلابی است! و مسلم طبق حسابهای مارکس چند هفته و با چندماه دیگر بدل به یک رژیم شاهنشاهی کمونیستی خواهد گردید!... زمامداران ایران نیز خوشبختانه از این سرعت تبدیل به حد اعلا برخوردارند و در فاصله چندماه از چومبه به فیدل کاسترو و از تزار به لنین می توانند تبدیل شوند. اما مردم ما سخت باورند و بیهوده این آقایان این همه زحمت و دردسر برای خودشان بار می آورند. ملت چون قهرناست مورد تاخت و تاز ترکمنها بوده است به این تاکتیک خوب واقف است» (۹)

هنگامی که از زنده باد شریعتی حتی یک کلمه در تأیید رژیم گذشته و اقدامات آن موجود نباشد، دیگر نمی توان مدعی شد که وی در جهت همراهی با رژیم شاه گام برداشته است و یادداشت های مصلحت اندیشانه وی به ساواک هم کمترین کمکی به اثبات مدعی آقای روحانی نمی کند، چرا که اگر به واقع چنین بود، رژیم شاه آنها را جدی می گرفت و در آرشو ساواک بایگانی نمی کرد.

آقای روحانی حتی از این هم فراتر می رود و مدعی می شود که شریعتی بر باستان گرایی و زردشتی گری! پافشاری کرده است. برای اینکه به بطان برداشتهای بیس در این باره پی ببرید، فرارزی از استدلالها و نتیجه گیریهای بی ربط آقای روحانی را در پی می آوریم: «در جای جای این نامه ریشه های فکری آخرین نوشته او (بارگشت به خویشتن) که برخی کوشیده اند در انتساب آن به نامبرده تردید پدید آورند، به روشنی دیده می شود. تکیه بر ملیت ایرانی و پافشاری روی باستان گرایی و زردشتی گری (در برهه ای که رژیم شاه در جهت برپایی جشنهای دوهزار و پانصدساله بود) در نامه او فراوان به چشم می خورد. نمونه ای از نوشته های او پیرامون موضوع بالا را بار دیگر باز گو می کنیم:

احیای سنن ملی و بیدار ساختن خاطرات شکوه آمیز گذشته ایران و به تعبیر دیگر تقویت حس ملیت و غرور قومی و تاریخی و اتکا به ریشه های عقیدمانده که در خط برخلاف بسیاری از کشورهای عقب مانده که در خاطر آشنایی با اروپا افتاده اند، شیفتگی و خیرگی مطهار درخشان تمدن خارجی با خودباختگی و غربزدگی و

فضاوت و ارزیابی نویسنده از عملکرد

دیگر شریعتی در حکم ریختن آبی سرد بر آتش تفتیده است. این مطالب منطقی همه کسانی بود که گمان نمی کردند وی با دست‌رسمی به آن همه انسان و باطنیت به مسوولیت سنگینی که امام بر دوش انسان نهاده است، تاریخ کنسورسان را آن گونه که حوادث واقع شده‌اند، نمی نگارد.

نمود، بتواند فورانی از اندیشه تازه و حرکت تازه به جامعه ببخشد.

برخلاف پروتستان‌تیزم اروپایی که در دستش چیزی نداشت و مجبور بود از مسیح صلح و سازش، یک مسیح آزادیخواه و مسوول و جهانگرا بسازد، یک پروتستان‌تیزم مسلمان دارای توده انبوهی از عناصر پراز حرکت، روشن‌گرایی، هیجان، مسوولیت‌سازی و جهان‌گرایی است و اساسی‌ترین سنت فرهنگی اش، سنت شهادت و کوشش و تلاش انسانی است و تاریخی پراز مبارزه بین عدل و ظلم و مفاهیم روشنگر و مسوولیت‌ساز و مدافع آزادی انسان دارد و سرشتش مملو از این عناصر است.

[روشنفکر باید] با ایجاد یک نهضت «پروتستان‌تیزم اسلامی» (بویژه شیعی که خود مذهب اعتراض است و عقیده‌اش اصالت برابری و رهبری و تاریخش جهاد و شهادت مستمر) روح تقلیدی و تحدیری و تمکینی مذهب فعلی توده را به روح اجتهادی تهاجمی اعتراضی و انتقادی بدل کند و این انرژی عظیم متراکم در بطن جامعه‌اش و تاریخش را استخراج و تصفیه کند و از آن ماده‌های حرکت‌زا و عناصر حرارت‌بخش به جامعه ببخشد و عصر خویش را روشن و نسل خویش را بیدار کند.^(۱۲)

در جای دیگر، رنسانس اسلامی را «کشف اسلام نخستین و یافتن یک ایدئولوژی بازگشت به خویش با احیای اسلام راستین» و راه رسیدن به این هدف را «بازگشت به قرآن» معرفی می‌کند.^(۱۳) و در بخشی دیگر می‌نویسد:

«ایجاد یک رنسانس اسلامی، یعنی تولد مجدد آن روح انقلابی بیدارکننده و ایمان پاک و روشن و انسانی و حرکت آفرین و عزت‌آور و مسوولیت‌بخش و بیش منطقی واقع‌گرا و اجتماعی و ایده‌آل‌های انسانی و مرفی و پیشروی که اسلام نخستین نام دارد».^(۱۴)

شریعتی هدفی جز بازگشت به اسلام راستین و قرآن ندارد و در تعابیری چون پروتستان‌تیزم اسلامی یا رنسانس اسلامی نیز همان هدف را پی می‌گیرد. وی حتی پروتستان‌تیزم در عالم مسیحیت را نیز تحت تأثیر اسلام و روح اجتماعی و دنیاگرایی اسلامی می‌داند: «پروتستان‌تیزم عبارت است از: مسیحیت اسلامیزه»، یعنی مسیحیتی که بر اثر آشنایی با مذهب اسلام، تفکر و تلقی جهانی و جهان‌بینی اسلامی را گرفته ولی مسیحی مانده است، مانند اینکه امروز بسیاری کسان هستند که مسلمانند و به اروپا می‌روند و در آنجا تحصیلات جدید می‌کنند و بینش اروپایی و بینش علمی جدید می‌گیرند، اما در عین حال مذهبشان را حفظ می‌کنند ولی با تلقی مدرن اروپایی مذهبشان را تحلیل می‌کنند. در اروپا مذهب کاتولیک بر اثر تماس و آشنایی با جامعه اسلامی اسلامیزه شد، یعنی با بیداری‌هایی که جامعه اسلامی به این گروه روشنفکر می‌دهد، این گروه روشنفکر پروتست و اعتراض می‌کند علیه نظام منحط مذهبی حاکم بر خودشان».^(۱۵)

همچنین می‌گوید:

«در جنگ‌های صلیبی، اسلامیزه شدن مسیحیت، پروتستان‌تیزم را به وجود می‌آورد. و بعد کاتولیک تبدیل می‌شود به مذهب پروتست‌کننده، اعتراض‌کننده، انتقادکننده، این جهانی، منکی به زندگی مادی و زندگی اجتماعی. مسیحیتی که در هزار سال قرون وسطا موجب رکود

روشنفکر (مذهبی یا غیرمذهبی) برای بازگشت به خویش و آغاز کردن از خویش، از آنجا شروع می‌شود، بر پایه عمیق‌ترین واقعیت معنوی و شخصیت حقیقی انسانی خودمان - که زنده است و موجود در متن جامعه است - استوار بماند و از این سرمایه تغذیه کند و روی پای خویش بایستد...»^(۱۱)

بنابراین، اتهام وارده بر شریعتی مبنی بر باستان‌گرایی، زردشتی‌گری، دفاع از انقلاب سفید شاه و... بی‌پایه‌تر از آن است که با نوشته‌ها و اسناد آقای روحانی قابل اثبات باشد.

۲- ایجاد پروتستان‌تیزم و رنسانس اسلامی: در کتاب «نهضت امام خمینی»^(۱۶) بارها ادعا شده که شریعتی می‌خواست هارتین لوتر ایران شود و با ایجاد پروتستان‌تیزم اسلامی، کار نیمه‌تمام فراماسون‌ها را به پایان برساند. برای اینکه ماهیت این مدعای آقای روحانی هم روشن شود، به بررسی آنچه شریعتی از آن باعنوان پروتستان‌تیزم و رنسانس اسلامی یاد می‌کند می‌پردازیم و آن را با اهداف واقعی فراماسون‌ها مقایسه می‌کنیم.

بیشتر باید بدانیم که شریعتی در زمانی از رنسانس اسلامی سخن می‌گفت که برداشت عمومی از دین و مذهب به جای تحرک و مبارزه، سکون و تمکین را به دنبال داشت و شریعتی کوشش می‌کرد که تنها با بازگشت به اسلام اصیل و راستین، و به تعبیر اقبال با تجدید بنای فکر اسلامی، شکوه از دست‌رفته مسلمانان را به آنها بازگرداند. در این مسیر شریعتی نخستین وظیفه یک روشنفکر مسلمان را ایجاد پروتستان‌تیزم اسلامی معرفی می‌کند و ایجاد تحرک و احساس مسوولیت در مردم با رجوع به اسلام اصیل، بدون آنکه نیازی به توسل به ارزشهای مکتب‌های مادی و دیگر مکاتب اومانستی باشد، زیرا خود اسلام از این نظر غنی است. شریعتی در این باره می‌گوید:

«در جامعه ما نقطه آغاز کار روشنفکر و مسوولیت او در احیا و نجات و حرکت بخشیدن به جامعه‌اش ایجاد یک پروتستان‌تیزم اسلامی است، تا همچنان که پروتستان‌تیزم مسیحی اروپای قرون وسطا را منفجر کرد و همه عوامل انحطاطی را که به نام مذهب، اندیشه و... سرنوشت جامعه را متوقف و منجمد کرده بود سرکوب



تقلید کورکورانه و پایمال شدن همه فضایل ملی و تاریخی و قومی توأم نگردد».^(۱۷)

از کجای مطالب شریعتی، «پافشاری روی باستان‌گرایی و زردشتی‌گری» نتیجه می‌شود؟ دیگر استنتاج‌های آقای روحانی در باره شریعتی چیزی مستدلتر از این نیست، اما برای روشن شدن مواضع شریعتی در قبال مفهوم «بازگشت به خویش» و به طور مشخص پافشاری بر بازگشت به خویش اسلامی و نه خویش باستانی، فرازهایی از نوشته‌های وی را نقل می‌کنیم:

«... اگر بازگشت به نژاد بشود، رانیسم است، فاشیسم است، نازیسم است. یک نوع شوونیسم احمقانه جاهلی است؛ بازگشت به یک نوع ناسیونالیسم بومی و بازگشت به حصارهای تنگ‌نظرانه سنت‌پرستی است، بازگشت به جمود قومی و قبیله‌ای است. به نژاد نمی‌خواهیم برگردیم، به حصارهای بومی کلاسیک نمی‌خواهیم برگردیم و انسان را به پرستش خاک و خون نمی‌خواهیم برانیم. ۱۲۴ هزار پیغمبر آمده‌اند که این بشر سرافراز و بددماغ را به پرستش خدا که مظهر زیبایی مطلق است بخوانند، گوش نمی‌دهد و حالا دومرتبه به عنوان روشنفکر او را به پرستش خاک بخوانیم؟ این چطور دعوتی است، آیا این دعوت بازگشت به خویش است؟ نه، آیا بازگشت به خویشتن فرهنگی و معنوی انسانی ماست که در یک تمدن، یک مذهب و یک فرهنگ و در دوره خاصی تبلور پیدا کرده‌ایم؟ ما یک خویشتن باستانی داریم، مال دوره هخامنشی، دوره ساسانی، دوره اشکانی، دوره پیش از آنها، آیا به آنها برگردیم؟ این قسمت را لطفاً بیشتر دقت کنید چون آخرین حرف‌های من است، آن خویشتن، خویشتن کهن است؛ خویشتن قدیمی است، خویشتنی است که در تاریخ ثبت شده است؛ خویشتنی است که فاصله طولانی فرقه‌ها پیوند ما را با آنها گسسته است. آن خویشتن هخامنشی و باستانی و قدیمی ما خویشتنی است که در تاریخ، مورخین و جامعه‌شناسان، دانشمندان و باستان‌شناسان، آن خویشتن را می‌توانند کشف بکنند، بخوانند و بفهمند، ولی ملت ما آن خویشتن را به عنوان خویشتن خودش حس نمی‌کند، و قهرمانان، شخصیتها، نبوغها و افتخارات و اساطیر آن دوره در میان مردم ما حیات و حرکت و تپش ندارند، قچی تمدن اسلامی آمده و بین خویشتن پیش از اسلام و پس از اسلام ما فاصله‌ای انداخته است که خویشتن پیش از اسلام ما فقط به وسیله دانشمندان و متخصصین در موزه‌ها و کتابخانه‌ها قابل رؤیت و مطالعه است، توده ما هیچ چیز از آنها یادش نیست».

... تکیه ما نه همین خویشتن فرهنگی اسلامی مان است و بازگشت به همین خویشتن را باید شعار خود کنیم، بخاطر اینکه این تنها خویشتنی است که از همه به ما نزدیکتر است و تنها فرهنگ و تمدنی است که الان زنده است و تنها روح و حیات و ایمانی است که در متن جامعه الان که روشنفکر در آن جامعه باید کار کند، زندگی دارد و تپش دارد. اما اسلام را باید از صورت تکراری و سنت‌های ناآگاهانه‌ای که بزرگترین عامل انحطاط است به صورت یک اسلام آگاهی‌بخش مرفی معترض و به عنوان یک ایدئولوژی آگاهی‌دهنده و روشنفکر مطرح کرد، تا این آگاهی که مسوولیت

شریعتی: بزرگترین پایگاهی که نمی توان امیدوار بود توده ما را آگاه کند و اسلام راستین را به آنان ارائه دهد، همین پایگاه «طلبه» و «حوزه» و حجره های تنگ و تاریکی است که از درون آنها سید جمال الدین ها بیرون آمده اند و می آیند.

بوده، بعد تبدیل می شود به عامل تحرک و سازندگی و حرکت اروپایی، و بر خلاف آنچه به ما گفته اند دور کردن و نفی مذهب در رنسانس نبوده که تمدن جدید را به وجود آورده، بلکه علتش تبدیل مذهب منحط و انفعالی و زاهدانه به مذهب مسیحیت معترض و انتقادی و کوشنده و متکی به زندگی این جهانی بوده است. یعنی این پروتستانیزم بوده که تمدن جدید را به وجود آورده. ماتریالیسم و ضد مذهب بودن در رنسانس وجود نداشته، زیرا که رهبران و بزرگان رنسانس همه مذهبی بودند.

تبدیل کاتولیک به پروتستان، یعنی تبدیل یک روح مذهبی انحطاطی به روح مذهبی اجتماعی است که تمدن عظیم امروز را روی هزار سال رکود و رخوت غرب می سازد.^(۱۶)

بنابراین، جدا از اشتراک لفظی «رنسانس» یا «پروتستانیزم»، مفهومی که شریعتی مدنظر دارد بازگشت به اسلام راستین است. اما آنچه تعدادی از فراماسونها با همین عنوان مطرح کرده و از آن دفاع کرده اند، هیچ گونه سختی با مراد شریعتی ندارد.

آخوندزاده وقتی از پروتستانیزم اسلامی سخن می گوید با توجه به نتایج پروتستانیزم مسیحی - که به تفکیک دین از سیاست انجامید - خواستار جدایی دین از سیاست می شود. در حالی که شریعتی به اصرار خواستار طرح اسلام به عنوان یک ایدئولوژی، بویژه دین مبارزه، انقلاب، سیاست و ... است. آخوندزاده می نویسد: «... ظلمت روحانی برافند و اصلاح دین از راه پروتستانیزم اسلامی تحقق یابد، سیاست و دین از یکدیگر برکلی تفکیک گردند و دین تصرفی در امور دنیایی نداشته باشد...»^(۱۷)

همچنین با اشاره به کتاب «کمال الدوله» می گوید: «نویسنده کمال الدوله» نمی خواهد که مردم آنا ایست شوند و دین و ایمان نداشته باشند، بلکه سخن مصنف این است که دین اسلام بنا بر تقاضای عصر و اوضاع زمانه پروتستانیزم محتاج است... بالکلیه از تکالیف شافعه آن که حقوق الله نامیده می شود خود را آزاد نمایی. چنان که طوایف انگلیس و ونکی دنیا و پاره های از سایر طوایف فرنگستان، پروتستان هستند، یعنی ظاهراً مسیحی مذهب هستند و باطناً تابع عقل»^(۱۸)

آخوندزاده در زندگینامه خود با اشاره به پیشنهادش مبنی بر تغییر خط ما ایرانیان و فرنگی شدن آن، می نویسد:

«... بعد از جدی به خیال اینکه سد راه الفبای جدید و سدره سوبلناسیون در ملت اسلام، دین اسلام و فنانیزم آن است برای هدم اساس این دین و رفع فنانیزم و برای بیدار کردن طوایف آسیا از خواب غفلت و نادانی و برای اثبات وجوب پروتستانیزم در اسلام به نصیبت کمال الدوله شروع کردم»^(۱۹)

آیا کسی که به طور رسمی خواستار هدم اساس اسلام است وجدانی دین از سیاست و آزادی از حقوق الله را می بیند، یا کسی که خواستار بازگشت به اسلام راستین است بکسانند، ولو اینکه به ظاهر عبارات مشابیه را به کار برسد؟ همین بی توجهی به اساس اندیشه های رنده یار شریعتی و گرفتار آمدن آقای روحانی در سد ظاهر عبارات و الفاظ است که تحلیلی این همه دور از واقعیت را به همراه می آورد.

آری می توان پروتستانیزم را مثبت ارزیابی کرد که

شریعتی این گونه عمل می کند. در این صورت باید از آن دفاع کرد، زیرا عوامل رکود و جمود مذهب کاتولیک را نفی می کند و نیز می توان به اعتبار نتایج آن و سکولاریزه شدن جوامع غربی، آن را منفی دانست که البته شریعتی از آن میراست و دین برای وی مکتب و ایدئولوژی راهنمای عمل اجتماعی است که با سکولاریسم نمی سازد.

نظر زنده یاد شریعتی درباره نخستین پایه گذاران تشکلهای فراماسونری در ایران نیز روشن است. وی **میرزا ملکم خان** و **تقی زاده** را به عنوان روشنفکران دست آموزی معرفی می کند که راهنمای «استعمار نو» در سرزمینهای ناشناخته برای استعمارگران به شمار می آیند. شریعتی درباره نقش مذهب و علمای دین در مقابل با حضور استعمار و تلاشهای ضد مذهبی فراماسونها و روشنفکران غرب زده ای که دلال مظلمه اروپایی شان می نامد، می گوید:

«در جامعه های اسلامی، پیشگامان نهضت شبه روشنفکری و تجدد مآبی را نگاه کنید! چه کسانی اند؟ نخستین جهره ای که از این گروه آکتور در صحنه آن جنگ زرگری - رنقش روشنفکر متجدد شبه اروپایی ظاهر شد، میرزا ملکم خان است! آنکه آن همه تلاش می کرد و فریاد می زد: «بانکهای اروپایی را اجازه بدهید در ایران شعبه باز کنند. کمپانیهای خارجی را بگذارید بیایند، بیایند و کشور را آباد کنند» (استعمار یعنی همین، آباد کردن!) از آنها نترسید...»

تقی زاده بسود که فریاد زد: «تنها راه پیشرفت مالین است که از فرق سر تا ناخن پا یکسره فرنگی شویم. من بودم که اولین بار بمب تسلیم به اروپایی را در جامعه آن روز ایران منفرج کردم!...»^(۲۰) آری مذهب باید از میان برود تا این بمب تسلیم در قلب این جامعه بتواند منفجر شود، اسلام باید به عنوان ارتجاع و مخالف ترقی و تجدد و تمدن به دست میرزا ملکم خانهای زمان از سر راه کنار رود تا بانکها و کمپانیها کارتل ها و تراست ها، بی هیچ مانعی و مزاحمت نصبری وارد شوند، زیرا این **میرزا حسن شیرازی** مجتهد غیر متجدد است که با تمام قدرت و شعور مذهبی در برابر کمپانی «رزی» - که برادر کمپانی هند شرقی بود - می ایستد و با اعلام از اکنون استعمال تنباکو در حکم جنگ با امام زمان است، توده مردم متعصب مذهبی را بر کمپانی می شوراند و حتی حرم قاجار را بر پادشاه قاجار - که خود امتیاز داده بود - چنان خیره می کند که در قصر خودش برایش تنباکو هم نم نمی کنند!

و این آن «متعصب مزاحم مذهبی دیگر» سید جمال است که می ترسد و احساس خطر می کند و فریاد می زند: «می خواهند در اینجا بانک وارد کنند! آری، بانک! و مادریک مال بانک؟!»

آری، باید مذهب از اذهان زندگان و گروههای برجسته و پیشرفته جامعه کنار رود تا برای ورود مذهب بازار و بردگی جدید «حایز شود و ملتی که ذهنیت خلاق و تنوع امیزش در تاریخستان قرون وسطا جهان را خیره داشت، چنان در خود فرورود و سقوط کند و از برون براق و از درون پوک شود که اکنون برای ساختن خانه نشینش، پوشیدن لباسش و تزئین اتاقش پاک درماند و همچون یک بدوی، حتی شیوه غذا خوردنش را هم جرأت نداشته باشد که خود انتخاب کند!»^(۲۱)

حال چنین کسی که با تمام توان و امکانات به دفاع

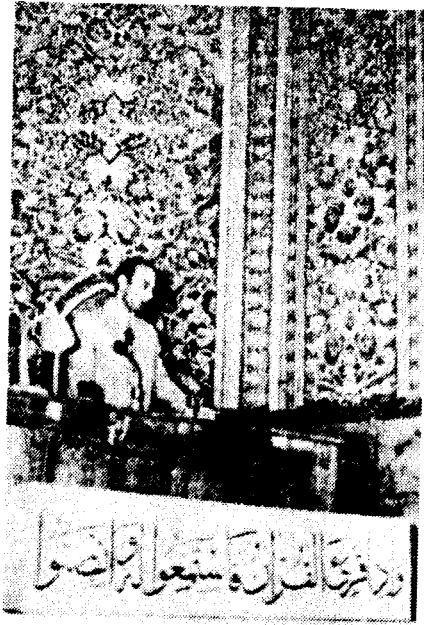
از اسلام و فرهنگ غنی اسلامی و علمای مبارز و انقلابی شیعه برخاسته است، رواست که در کنار فراماسونها قرارداد داده شود و کارکردی در مسیر اقدامات ضد دینی روشنفکران غرب زده تحلیل شود؟ آقای روحانی در باره شیوه عمل فراماسونها می گوید: «روشنفکران ماسونی برای روبرویی با اسلام تنها به باستان گرایی و گسترش فرهنگ غربی و ایدئولوژی شاهنشاهی بسنده نکردند، بلکه گاهی با رواج آیین زردشتی، بابی گری، صوفی گری، شیخی گری، بی بند واری، اندیشه ناسیونالیستی، اومانیتسی، تحمل بی حجابی، برپایی عشرتکده، کلوبهای شبانه و گسترش فساد و فحشاء در میان جوانان کوشیدند که برنامه اسلام زدایی را توان بخشند و توده های مسلمان را از اسلام و روحانیون وارسته دور کنند.»^(۲۲)

حال می پرسیم کدام یک از اندیشه ها و افکار زنده یاد شریعتی در ضدیت با اقدامات بالا نبوده است که مستحق چنین قضاوت ظالمانه ای باشد؟ بی گمان اگر یک نفر در جمع روشنفکران مسلمان معاصر در کشورمان نواسته باشد فرهنگ غرب را بی اعتبار کرده و در برابر از خود باختگی روشنفکران غرب زده، نهضت بازگشت به خویشتن اسلامی را به شکلی برجسته وارد باورهای نسل جوان انقلابی کرده باشد و گردچهل ورکود و جمود راز چهره مفاهیم مترقی اسلام زوده و بدین وسیله دین را در برابر مکاتب پرچاذه غربی و شرقی پرکشش و پذیرفتنی جلوه داده باشد، همین مرحوم شریعتی است و بس.

و به همین دلیل قراردادان وی در کنار فراماسونهای ضد دین و مذهب را باید یک ظلم آشکار به این متفکر مسلمان معاصر و به همه کسانی تلقی کرد که با باور به آرمان و کلام شریعتی، عزم خود را برای مبارزه با استعمار، استبداد و روشنفکران وابسته و مرعوب داخلی جزم کردند، اما اینک می شنوند که به دور از واقعیتها، کسی که ابهت غرب و فرهنگ غربی را در اذهانشان شکست و به آنان در مقابل روشنفکران غرب زده هویت بخشید، متهم به همدستی و همکاری با فراماسونها شده است.

۳- تحقق اسلام منهای روحانیت: از موارد مهمی که در کتاب «نهضت امام خمینی»^(۲۳) بر آن اصرار شده، معرفی شریعتی به عنوان کسی است که با اساس روحانیت مخالف بوده و می خواسته تر استعماری «اسلام منهای روحانیت» را پیاده کند. به گمان ما این ادعا و نیز نتیجه گیریهایی که آقای روحانی داشته اند، از برجسته های ناچسبی است که بر مواضع و عملکرد شریعتی زده شده و اتهامی است که نمی توان از آن دفاع کرد.

نکته مهمی که در ابتدای این بحث باید متذکر شویم، این است که تز اسلام منهای روحانیت بیش از اینکه یک تز ناشی از توطئه های استعماری باشد، می تواند یک بینش خوارچی به شمار آید، بدین معنا که استعمار با اسلام مترقی و دخالت دین در امور سیاسی و به تبع آن با روحانیت پیشرو و انقلابی مخالف است نه با هر مذهب و هر روحانیتی. در واقع اگر کسانی باشند که در اساس، دین را بدون عترت و امامت و قفاهت و روحانیت طالب باشند و شمار «ما را قرآن بس» بدهند،



دکتر شریعتی در حسینیه ارشاد

همان خوارچ به عنوان یک جریان تاریخی هستند؛ یعنی کسانی که اسلام را می‌خواهند، اما به دلیل ضعف شناخت و انحرافات عقیدتی از تن دادن به رهبری صالح دینی سرباز می‌زنند و با آنها مخالفت می‌کنند. بنابراین، جدا کردن سیاست و دین و سکولاریزه کردن همه امور از دستاوردهای تمدن مادی غرب است که در سطح جهانی توسط قدرتهای بزرگ استعماری مورد حمایت واقع می‌شود و مطرح کردن اسلام منهای روحانیت واقع می‌شود و مطروح است که به سود منافع استعماری آنان باشد، می‌تواند موضوعیت پیدا کنند، نه در همه شرایط.

استعمار برای تأمین منافع خویش به روحانیت از نوع وابسته و درباری نیازمند بوده و همیشه هم از آن قشر پشتیبانی و حمایت می‌کرده و تنها وجود روحانیت انقلابی و مترقی و مبارز و علمای دین شناس و دشمن ستیز برای منافع استعماری زبان آور است که با توسل به روشنفکران دست‌آموز غرب‌زده با آنان مقابله می‌شود. بنابراین، تز «اسلام منهای روحانیت» بیش از آنکه فی حد ذاته در دستور کار استعمار و فراماسونری قرار داشته باشد، به عنوان یک انحراف در دین و نوعی بینش خوارچی مطرح است و در واقع استعمار با کل روحانیت مخالف نیست، بلکه تنها با روحانیت مترقی مخالف است.

نکته دیگر آنکه آقای سیدحمید روحانی تز جدایی دین از سیاست را که بحق یک طرح استعماری است، کنار گذاشته و برای آنکه بتواند شریعتی را نیز در کنار گروهی از روشنفکران فراماسون و غرب‌زده قرار دهد، از تز اسلام منهای روحانیت سخن می‌گوید که به صراحت در برخی نامه‌ها و نوشته‌های آن زنده یاد آمده است. آقای روحانی به خوبی آگاه است که اگر از تز جدایی اسلام از سیاست به عنوان یک تز استعماری سخن بگوید، شریعتی از مهم‌ترین کسانی است که اسلام سیاسی و اجتماعی را به عنوان ایدئولوژی راهنمای عمل اجتماعی مطرح کرده و با این کار به مقابله با استعمار و روشنفکران وابسته ضد مذهبی برخاسته است. درست به همین دلیل نویسنده آن رامنفول می‌گذارد و در طول کتاب، تز استعماری اسلام منهای روحانیت را - که در واقع یک تز خوارچی است - مورد توجه قرار می‌دهد، غافل از اینکه فلسفه سیاسی شریعتی بر عنصر امامت و فشر پیشتاز و نقش برجسته روشنفکران و عالمان و صالحان در جامعه تأکید فراوان دارد و در ذات خود نمی‌تواند مخالف روحانیت باشد. ممکن است بتوان مواردی را در مخالفت با روحانیت در آثار شریعتی یافت، اما باید آنها را با در نظر گرفتن مبانی فلسفه سیاسی وی و نیز تعریفی که خودش از روحانیت دارد تفسیر کرد و در نظر گرفت، زیرا روحانیت نیز یک کل به هم پیوسته و یکپارچه نیست که درباره همه روحانیون بتوان حکم واحدی را صادر کرد.

نکته سومی که در این بحث باید متذکر شویم، این است که نویسنده کتاب به گونه‌ای از روحانیت شیعه سخن می‌گوید که انگار هیچ اشکال و انتقادی به آن وارد نبوده و نیست، انگار همه روحانیون در صد سال گذشته به وطن یک عالم اسلامی عمل کرده‌اند، مذهب را به بهترین وجهی شناخته و شناسانده‌اند، علوم عقلی و فلسفه و حکمت را در عالی‌ترین سطح

ممکن در حوزه‌ها رواج داده‌اند، در تمامی صحنه‌های سیاسی و اجتماعی جامعه و کشورشان فعالانه حضور داشته‌اند، از دنیاخواهی و قدرت طلبی و نزدیک شدن به دربارها و مراکز قدرت مبرا بوده‌اند... و به همین دلیل هرگونه انتقاد شریعتی به روحانیت سازشکار و غیرانقلابی را به عنوان حمله به فقه‌های مبارزه انقلابی تفسیر می‌کند. آقای روحانی تمامی مخالفتها را با هر تیب از روحانیت به طور عمد به دلیل دشمنی با اسلام و اساس روحانیت معرفی می‌کند، در حالی که در بسیاری از مواقع به دلیل ضعف برخی اقشار روحانیت در شناخت اسلام و عدم پاسخگویی آنان به مسایل روز-آن هم با شیوه‌ای مستدل و مترقانه - ارزشهای غربی و ناسیونالیستی و مارکسیستی زمینه رشد یافته‌اند و این گونه نبوده است که روحانیت ما در مطلوب‌ترین وضعیت قرار داشته و مترقیانه‌ترین برداشت از اسلام را ارائه می‌کرده و باز هم با آن مخالفت می‌شده است.

برای درک اندیشه شریعتی در باب روحانیت باید به وضعیت اجتماعی دوران ایشان عنایت داشت و روحانیت آن عصر را تنها روحانیت مترقی و مبارز تلقی نکرد، بلکه باید در نظر گرفت که بخاطر برداشتهای متحجرانه و واپسگرایانه، طیف وسیعی از روحانیت،

سد تحولات فکری و اجتماعی و سیاسی محسوب می‌شد، به گونه‌ای که به تعبیر امام خمینی (ره) وضع روحانیت و حوزه‌ها می‌رفت که به وضع کنسایشی قرون وسطا تبدیل شود. توصیف امام از وضعیت آن دوران چنین است:

«در شروع مبارزات اسلامی اگر می‌خواستی بگویی شاد حائل است، بلافاصله جواب می‌شنیدی که شاه شیعه است، عده‌ای مقدس نمای واپسگرا همه چیز را حرام می‌دانستند و هیچ کس قدرت این را نداشت که در مقابل آنها قدامت کند. خون دلی که پدر پیران از این دسته متحجر خورده است همرنگر از فشارها و سختیهای دیگران بخورده است. وقتی شعار جدایی دین از سیاست حائفاً و فقاهاً در مطبق با آگاهان عرق شدن در احکام فردی و عبادی شد و فیهراً فیه هم مجاز نبود که از این دایره و حصار بیرون رود و در سیاست و حکومت دخالت نماید، حماقت روحانی در معاشرت با مردم فصلت شد، نه رعم بعضی افراد، روحانیت زمانی قابل احترام و بگرم بود که حماقت از سربازی وجودش بیرون، والا عالم سیاسی و روحانی کاردان و ربرک، کاسه‌ای ریز سیم کاسه دانست. و این از مسایل رایج حوزه‌ها بود که هر کس کیج راه می‌رفت

متدین‌تر بود. یادگرفتن زبان خارجی کفر و فسقه و عرفان گناه و سرک به شمار می‌رفت. در مدرسه فیضیه فرزند خردسال مرحوم مصطفی از کوره‌ای آب نوشید، کوزه را آب کشیدند، چرا که من فلسفه می‌گفتم. تریدید ندارم اگر همین روند ادامه می‌یافت، وضع روحانیت و حوزه‌ها، وضع کلیساهای قرون وسطا می‌شد که خداوند بر مسلمین و روحانیت متب نهد و کبان و محد و اقی حوزه‌ها را حط نمود.»^(۲۲)

همچنین حضرت امام (ره) درباره حاکمیت مقدس نماها بر حوزه‌های علمیه و اندیشه‌های متحجرانه حاکم بر روحانیت - منهای شمار کمی - می‌گوید:

«اوضاع مثل امروز نبود، هر کس صد درصد معتقد به مبارزه نبود زیر فشارها و تهدیدهای مقدس نماها از میدان به در می‌رفت. ترویج تفکر شاه سایه خداست و با گوشت و پوست نمی‌توان در مقابل توپ و تانک ایستاد و اینکه مامکلف به جهاد و مبارزه نیستیم و یا خواب خون مقتولین را چه کسی می‌دهد و از همه شکننده‌تر، شعار گمراه‌کننده حکومت قبل از ظهور امام زمان علیه السلام باطل است و هزاران «ان قلت» دیگر، مشکلات بزرگ و حائفسایبی بودند که نمی‌شد با نصیحت و مبارزه منفی و تبلیغات جلو آنها را گرفت. تنها راه حل، مبارزه و ایثار و خون بود که خداوند وسیله‌اش را آماده نموده.»^(۲۳)

در هر صورت باید فضای روحانیت پیش از انقلاب و جغرافیای کلام شریعتی را در نظر گرفت و آنگاه با رجوع به تعاریف خود شریعتی از این مفاهیم کلی، و با در نظر گرفتن فلسفه سیاسی وی به ارزیابی نظرانش در باب روحانیت پرداخت.

نخستین مسأله‌ای که در مواجهه با روحانیت در آثار روانشاد شریعتی به چشم می‌خورد، فرق قایل شدن میان دو مفهوم «روحانیت» و «علمای اسلامی» است. ممکن است ما با تقسیم‌بندی وی موافق نباشیم یا دست کم نیازی به این مرزبندی ذهنی احساس نکنیم، اما نمی‌توانیم انکار کنیم که وی وقتی از تز اسلام منهای روحانیت سخن می‌گوید به مخالفت با یک طبقه رسمی می‌پردازد که از نظر تاریخی در کنار زور راه‌ها، کیش‌ها و نقشی درست همانند حاکمان‌ها، در این باره می‌گوید:

«من روحانیون را با «علمای اسلامی» یکی نمی‌گیرم، بلکه متضاد می‌بینم. در اسلام، ما دستگاهی، طبقه‌ای یا سببی به نام «روحانیت» نداریم. این اصطلاح خیلی تازه است و مصداق آن هم نوظهور در اسلام ما «عالم» داریم در برابر «غیرعالم»، نه «روحانی» در برابر «جسمانی». برخی گفته‌اند چرا من گناه جدی ترین و عمیق ترین دفاع را نسبت به این «جامعه» - یعنی جمع کرده‌ام و قوی ترین ایمانها و امیدها را بدان نشان داده‌ام و گناه شدیدترین جمله‌ها را علیه آنها کرده‌ام و این تضاد، زاده تضاد چرا؟ این تضاد میان روحانیون و «علماء» است که متأسفانه هر دو تب غالباً یک لباس دارند و یک باگناه ظاهری در جامعه مذهبی، هر چند نقش آنها متضاد است.»^(۲۴)

بنابراین تعریف، شریعتی - به مفهومی که ما در نظر داریم - منتقد روحانیون و علمای دین نیست، بلکه منتقد روحانی نمایان، مدافعان قدرتهای جور و توجیه‌گران نیروهای نامشروع، آخوندهای درباری،

* در صفحات و عبارات کتاب

اتهاماتی بر اندیشه و کارکرد شریعتی وارد می‌آید که گویی او نبوده که نزدیک به شانزده هزار صفحه در معرفی

چهره‌ها و سمبل‌های اسلام، نقد اندیشه‌های غربی،

رد مارکسیسم، و طرح بازگشت به خویشتن دینی

نگاشته است.

اصیل اسلامی اعتقاد داشت و دفاع از روحانیت مترقی را یک وظیفه برای روشنفکران مسؤؤل - خواه مذهبی و خواه غیرمذهبی - می‌دانست و به همین دلایل قضاوت آقای روحانی درباره شریعتی غیرواقع می‌نماید.

۴- ترویج اسلام مبارز یک بعدی: چنان که پیشتر اشاره شد، از جمله انتقادات این کتاب به زنده‌یاد شریعتی آن است که وی در صدد یک بعدی نشان دادن اسلام بود. آقای روحانی می‌گوید:

«او (شریعتی) به خوبی می‌دانست که برای پیاده کردن تز «اسلام منهای روحانیت» و پدید آوردن «پروتستان‌تیزم اسلامی» باید اسلام را مذهب ستیز و اعتراض وانمود کرد و دیگر ابعاد اسلام را نادیده انگاشت» (۲۲)

البته معلوم نیست که چه ارتباطی بین مقدمات و نتایج این استدلال وجود دارد، اما وی معتقد است که رژیم شاه نیز همین هدف را پیگیری می‌کرده است:

«سیاست استکبار جهانی و به دنبال آن سیاست رژیم شاه بر این روال بود که اسلام را اصولاً دین مبارزه تنها جان‌زنند...» (۲۲)

این هم البته ادعایی است که در اصل با واقعیت همخوانی ندارد، زیرا همیشه رژیم شاه از تبدیل اسلام به یک مکتب مبارز و انقلابی که موجودیتش را به خطر اندازد در هراس بوده همین دلیل تراستماری «جدایی دین از سیاست» را از طریق بلندگوهای رسمی و روشنفکران غرب‌زده و روحانیت متحجر مطرح کرده و مورد حمایت قرار می‌داد. حال این پرسش مطرح می‌شود که منظور آقای سیدحمید روحانی از «دین ستیز و مبارزه تنها» چیست و به گمان وی شریعتی از چگونه اسلامی دفاع می‌کرده است؟ به نظر آقای روحانی:

«شریعتی بر آن بود که اسلام را مانند مارکسیسم دین ستیز، مبارزه و پیکار محض بنمایاند که گویا جز جنگ و مبارزه راه دیگری برای پیشبرد ایدئولوژی خود نمی‌یابد!! او با تأثیرپذیری از جوی که مارکسیست‌ها ساخته بودند می‌کوشید و نامزد کند که اسلام نیز مانند مارکسیسم جریانی دیالکتیکی دارد و از میان «اضداد» می‌گذرد و برای زیست و پایداری خود راهی جز جنگ و ستیز ندارد. بنابراین، اسلام اصولاً دین مبارزه و انقلاب است و پیشوای اسلام باید پیوسته در جنگ با مخالفان اسلام و پیشتاز حرکت‌های چریکی و پارتیزانی باشد. بنا بر دید او آن دسته از علما، فقها و بزرگان اسلام می‌توانند به راستی رهبر «اسوه» و «الگو» باشند که با مخالفان اسلام پیوسته به جنگ و ستیز برخیزند و کارهای «ویت‌کنگ»‌ها و «چریک»‌ها را بکنند! لیکن آنان که از راه‌ها، شیوه‌ها و تاکتیک‌های دیگری با مخالفان اسلام رویارویی می‌کنند، هر چند سنگین‌ترین ضربه‌ها را بر بنیان کفر و ظلم وارد کنند، نه تنها - از دید او - رهبر و پیشوای اسلامی نیستند، بلکه «آخوند درباری» اند! و باید کنار گذاشته شوند» (۲۴)

آیا به واقع شریعتی در پی آن بود که چریک بازی درآورد و هر روحانی و عالم حقیقی دین را که با بهره‌گیری از راه‌ها و شیوه‌ها و تاکتیک‌های دیگری به مبارزه برمی‌خواست، «آخوند درباری» معرفی کند؟

برچینید برای تکیه‌گاه فرهنگی و مردمی خود، به نام روشنفکر مسؤؤل در برابر استعمار فرهنگی چه پایگاهی را می‌خواهید جایش بگذارید؟ چند شعر فارسی را که مدیحه ممدوح است و مدیحه معشوق؟ یا چند ترجمه آشفته از آثار فرنگی را؟ باید براین پایگاه ریشه‌دار تکیه کرد. اگر ایمان داری، بخاطر ایمان، و حتی اگر نداری اما مسؤولی، بخاطر مسؤولیت، و اگر هم ایمان داری و هم مسؤولیت که دو دستت را می‌فشرم. و اگر نه ایمان داری و نه مسؤولیت، و بخاطر خوشایند زمانه نطق می‌فرمایی که: تبت یدا ابی لهب و تب! مرحمت زیاد! نطق کن!» (۳۰)

نکته پایانی در این بحث که باید مورد توجه قرار گیرد این است که زنده یاد شریعتی در فلسفه سیاسی خویش بر عناصری چون، امت، امامت، جامعه اعتقادی، رهبری متعهد، رهبر ایدئولوژیک، اصالت رهبری ایدئولوژیک، دموکراسی متعهد، تقدم وصایت بر شورا، انتخابی نبودن رهبری ایدئولوژیک، دموکراسی رای به جای دموکراسی رأس و امثالهم تکیه می‌کند که هرگز نمی‌تواند در کنار پیش خوارچی «ان‌الحکم الا لله» قرار گیرد بلکه بسیاری از متفکرین معتقدند این اندیشه‌ها پشتونه‌های تئوریک قوی و مناسبی هستند که اصل ولایت فقیه را می‌توان از طریق آنها مورد حمایت قرار داد. درست به همین دلیل آنان که میانه خوبی با انقلاب نداشته و نسبت به ولایت فقیه دید انتقادی دارند، برای جلوگیری از استفاده احتمالی منتقدین به اصل ولایت فقیه از آراء شریعتی، به نقد دیدگاه‌های آن زنده‌یاد پرداخته و بر اساس الگوی لیبرالی و «جامعه بازی»، تئوری دموکراسی متعهد شریعتی را یک پارادوکس قلمداد کرده‌اند. (۳۱)

در هر صورت، به گمان ما جدا از برخی تقسیم‌بندی‌های غیردقیق و برخی اشتباهات در مورد مصداق علمای حقیقی، شریعتی از بعد نظری و عقیدتی مدافع روحانیت اصیل و انقلابی بود و از بعد تاریخی نیز نقش ضد استعماری آنان را می‌ستود و از بعد جامعه‌شناسی هم به دفاع از این جامعه علمی

شعبه یکر نادران دکتر شریعتی - حرم مطهر حضرت زینب (س) - شام



روحانیت متحجر و واپسگرا و امثالهم است. بنا بر تعریف خودش ممکن است در مواردی در تشخیص میان «عالم» و «روحانی» دچار اشتباه شده باشد، اما تردیدی نمی‌توان داشت که وی از روحانیت آگاه و مبارز و انقلابی دفاع می‌کرده و تمام‌امید خویش را برای ایجاد تحول در جامعه متوجه آنان ساخته، و این درست خلاف نظر آقای روحانی است که می‌گوید:

«هدف او [شریعتی] از پرخاش و تاخت و تاز بر ضد روحانیان آسیب رساندن به بنیاد روحانیت بوده است، نه بر ضد روحانیان سازشکار، محافظه کار، بی تفاوت [بی‌اعتنا]. عاقبت طلب و یارو روحانی‌نماهای وابسته از این رو با وجود یادآوریهایی پیاپی دوستان و پرخاش مخالفان خود، هیچ‌گاه پیرامون علما و روحانیون به گونه‌ای موضع نگرفته است تا علمای مبارز و به پا خاسته را جدا کند و باین شیوه خود را نیز از تهمت و بدگمانی برهاند» (۲۶)

به خلاف این سخن آقای روحانی، شریعتی دفاع از روحانیت راستین و مترقی را نه تنها وظیفه همه مسلمانان، بلکه وظیفه همه روشنفکرانی می‌دانست که احساس مسؤولیت می‌کنند، ولو آنکه معتقد به مذهب نباشند:

«... من در طول این مدتی که می‌توانستم - در هر سطحی، چه در اروپا و چه در اینجا - کار کنم، حرف بزنم و خدمتی انجام دهم، همیشه قوی‌ترین، مؤمنانه‌ترین و متعصبانه‌ترین دفاع را از روحانیت راستین و مترقی، از جامعه علمی درست و اصیل اسلامی کرده‌ام؛ و در اینجا حتی به خود شما هم گفته‌ام که دفاع، نگاهبانی و جانبداری از این جامعه علمی نه تنها وظیفه هر مسلمان مؤمن است، بلکه از آنجا که آخرین و تنها سنگری است که در برابر هجوم استعمار فرهنگی غرب ایستادگی می‌کند، وظیفه هر روشنفکر مسؤؤل است، ولو معتقد به مذهب هم نباشد» (۲۷)

علت دفاع شریعتی از این جامعه اصیل علمی و انقلابی نیز روشن است و خودش در این باره چنین می‌گوید:

«بزرگترین پایگاهی که می‌توان امیدوار بود که توده ما را آگاه کند، اسلام راستین را به آنان ارائه دهد، در بیداری افکار عمومی و بخصوص متن توده ما نقش مؤثر و نجات‌بخشی را ایفا کند، و در احیای روح اسلام و ایجاد نهضت آگاهی‌دهنده و حرکت بخشنده اسلامی عامل نیرومند و مقتدری باشد، همین پایگاه «طلبه» و «حوزه» و حجره‌های تنگ و تاریکی است که از درون آنها سید جمال‌الدین‌ها بیرون آمده است و می‌آید» (۲۸)

به گمان ما شریعتی ضمن نفی روحانیت به عنوان یک طبقه اجتماعی از آن گونه طبقاتی که در جامعه ایران پیش از اسلام و سده‌های میانه اروپا وجود داشته‌اند، از روحانیت و علمای اصیل و مترقی و انقلابی و به طور مشخص از سید جمال‌الدین اسدآبادی و امام خمینی (۲۹) دفاع می‌کند و به کسانی که در جهت نفی این نیروی انقلابی و مقاوم در برابر هجوم فرهنگی غرب عمل می‌کنند می‌تازد و می‌گوید:

«پیشاپیش هر نهضت مترقی ضد استعماری در این کشورها، همواره و بدون استثنا قیافه یک یا چند عالم راستین اسلامی و بخصوص شیعی، وجود دارد. شما که می‌خواهید این پایگاه فرهنگی ریشه‌دار را که در عمق تاریخ ما و در اعماق وجدان جامعه ما ریشه دارد،

متأسفانه بی طرف نبودن آقای روحانی در شناخت شخصیت و عملکرد زنده یاد شریعتی منجر به طرح ادعاهایی شده است که با هیچ منطقی قابل اثبات نیست و مدافعی نخواهد داشت.

در اصل زنده یاد شریعتی بر نهضت «بازگشت به خویش» اسلامی خویش» تأکید داشت و در مقابل کسانی که به وی خرده می گرفتند که چرا به جای عمل مستقیم به کارهای فکری و ذهنی و روشنگری از طریق سخنرانی و نوشتن روی آورده است، تأکید می کرد که برای «درمان» باید «درد» را شناخت و من معتقدم هنوز درد را نشناخته ایم. نکته پراهمیت آن است که وی نه در زندگی سیاسی و فکری و نه در عمل به مشی مسلحانه و چریکی اعتقاد نداشته و به همین دلیل با اعتراض گروههای آن زمان مواجه می شد. برای آنکه بهتر بتوانیم ادعای آقای روحانی را در این زمینه بررسی کنیم، به آثار و اندیشه های زنده یاد شریعتی مراجعه می کنیم:

الف- در ادعای شریعتی نشناختن ابعاد اجتماعی و مسؤلیت زای اسلام توسط مسلمانان بود، به همین سبب تلاش می کرد به هر شیوه ممکن آن ابعاد مغفول و مهجور دین خدا را بشناساند و این رسالتی بود که در آن زمان همه اندیشمندان و عالمان مسؤول و دین شناس - بویژه امام خمینی (۳۵) - بر دوش خود حس می کردند. شریعتی اصرار داشت که این رکود و جمود حاکم بر جوامع اسلامی و این ذلت و خفت مسلمین با دینداری و اسلاممداری نمی سازد:

«مسلمانان که رو به روی هجوم فرهنگ و تمدن غربی ایستادند، برای این بود که زیربنای عظیم معنوی و فرهنگی داشتند و حفظش کردند، و این زیربنای فرهنگی اسلامی است که یک فرهنگ سازنده و نیرومند تحریک کننده فکر و روح و احساس است. نمی شود یک مسلمان در برابر این فرهنگ مسؤولیت اجتماعی خودش را احساس نکند.

فرهنگ اسلامی تنها یک فرهنگ روحی و اخلاقی و متافیزیکی مذهبی مانند بودایی و ودایی و مسیحی و زردشتی و مانوی نیست، یک فرهنگ اجتماعی و سیاسی حماسی و مسؤولیت زانیز هست.

قرآنی که بیش از همه احکام مذهبی و فقهی و عبادی از جهاد سخن می گوید، پیغمبری که سراسر عمرش را به مبارزه سیاسی و نظامی علیه دشمن و برای جامعه خود گذراند و در دوران مدینه هر پنجاه روزه به طور معدل یک فعالیت رزمی داشته است، تاریخ اسلامی که تاریخ جهاد و حماسه و قدرت است، مسلمان آشنا را چگونه می تواند در خمودی و پردگی و ذلت سیاسی و تخدیر نگاه دارد؟» (۳۶) طبعاً وقتی با وجود ادعای اسلام بازم دچار بردگی و ذلت سیاسی هستیم، مشخص می شود که ما اسلام را نشناخته ایم و همین امر موجب این همه جدایی میان مسلمانان و اهداف اسلامی شده است. بنابراین، اگر درد ما نشناختن اسلام باشد، درمان مشخص است و آن شناخت اسلام و چهره های اسلامی و معرفی آن به نسل جوانی است که در حال از دست دادن ایمان خویشند. بنابراین شیوه و راه شناسایی دین به این نسل، کار

چریکی و مبارزه مسلحانه نخواهد بود. شریعتی درباره ضرورت های عصر خویش، درمندان می گوید:

«این نسل دارد از دست می رود، این نسل در میانه دوپایگاه تجدد و تقدم، دو قطب مجهز و شکل گرفته سنت و بدعت، ملیسم و فکلیسم، از تجاع و انحراف، مقلدین گذشته و مقلدین حال، کهنه پرست و غرب پرست، متعصب مذهبی و متعصب ضد مذهبی و... تنها مانده و بی پایگاه و بی پناه. این نسل نه در قالبهای قدیم موروثی مانده است و نه در قالبهای جدید تحمیلی و وارداتی شکل گرفته و آرام یافته، در حال انتخاب یک ایمان است، نیازمند و تشنه است، آزاد است اما آواره؛ از مذهب - چنان که هست و بر او عرضه می شود - گریزان است و از آن نومید، ایدئولوژیهای غربی را، مدهای فکری را و تئیهای اخلاقی و اجتماعی و زندگی مدرن را و استعمار فرهنگی جدید را نپذیرفته و در جستجوی مکتبی است که به او انسان بودن و به جامعه اش آزادی و آگاهی و عزت و به او ایمانی روشنگر و سلاحی اعتقادی در مبارزه با جهل و ذلت و اسارت و عقب ماندگی و تضاد طبقاتی ببخشد.

اگر می دانید که اسلام راستین می تواند به او پاسخ این نیازها را بدهد، اگر معتقدید که تشیع راستین علوی به او چنین سلاحی را می بخشد، برای او، برای اسلام و برای تشیع کساری بکنید. برای او یک پایگاه آموزش، یک تکیه گاه تبلیغ، یک جریان فکری نیرومند و نو و اثر بخش و متناسب با زمان او و نیاز او و زبان او خلق کنید. این خوراکهای قدیمی، این کتابهای مذهبی و این شکل تبلیغ مذهب او را به ایمان شما نمی کشاند. در برابر صدها ایدئولوژی و مکتب فلسفی و اجتماعی و علمی امروزی که از تمدن جدید بر او هجوم آورده اند نمی تواند بایستد، آنچه هست تنها نسل قدیم وفادار به مذهب و سنت را اشباع می کند. برای این نسل کاری بکنید، برای او خوراک فکری تازه فراهم کنید، برای حرف زدن بنا، برای شناساندن اسلام و تشیع و فرهنگ و تاریخ و ایمان و توحید و قرآن و محمد و علی و فاطمه و کربلا و امام و عدالت و امامت و جهاد و اجتهاد... زبان تازه ای بیافرینید، دست به خلق یک رنسانس اسلامی، یک نهضت انقلابی فکری، یک جوشش نو و نیرومند شیعی بزنید، بودجه های مذهبی را، خدمت های دینی را، فعالیت های اسلامی را، به هر طرح اسلام راستین در این عصر و برای این نسل صرف کنید، وگرنه این نسل از دست می رود، این فرصت از میان می رود...» (۳۷)

مشاهده می شود که شریعتی با چنین رسالتی که برای خویش احساس می کرده، نمی توانسته به مشی مسلحانه اعتقاد داشته باشد و زندگی او گواه این مدعاست.

ب- شریعتی در معرفی چهره های بزرگ معاصر که شعارشان بازگشت به خویش بوده است، به سراغ چه کسانی می رود؟ رجوع به آثار پرشماروی گواه گویایی است که وی از بزرگانی چون **سید جمال الدین اسدآبادی، محمد عبده و محمد اقبال** به عنوان مصلحان آگاه جهان اسلام یاد می کند و البته هیچ یک از این افراد به جنگ چریکی و پارتیزانی نپرداختند.

احترام شریعتی به این بزرگان بدین دلیل است که آنان شعارهایی چون بازگشت به خویش، بازگشت به قرآن، اسلام نخستین، اصلاح دینی، تولد دوباره اسلام، فرهنگ خودی، وحدت مسلمانان و... را مطرح و در سطح مردم به ایجاد آگاهی و حرکت های اجتماعی مردمی مبادرت کردند، یعنی کار فکری آگاهی بخش، نه کار مسلحانه و چریکی!

پ- از نظر مبارزاتی شریعتی معتقد بود که هیچ یک از استراتژیها، دارای اصالت بالذات نیستند، بلکه متناسب با شرایط جامعه انتخاب می شوند. از این رو نمی توانست اسلام را تنها به عنوان دین مبارزه - مبارزه چریکی و پارتیزانی - تلقی کند. وی در تبیین استراتژی مبارزاتی شیعه امامیه می گوید:

«اما... شیعه امامی، استراتژی دایمی خود را هیچ کدام از اینها قرار نداد: نه قیام به شمشیر را به عنوان استراتژی دایمی قبول کرد، نه مبارزه فکری را، نه خانه نشینی را و نه تدریس علوم اسلامی را، بلکه استراتژی دایمی خود را «مبارزه مستمر با نظام حاکم جبار» قرار داد...»

به عبارت روشن تر، استراتژی مبارزه شیعه امامی شیوه مبارزه ای است که باید در هر زمان و مکانی بر مبنای شناخت و ارزیابی عینی و دقیق شرایط و مقدرات و امکانات خودی و دشمن، اتخاذ و مجری گردد. از این رو استراتژی شیعه امامی، استراتژی ثابت و مشخص واحدی نیست که در شرایط و اوضاع نامساعدی نتواند مبارزه خود را ادامه دهد، بلکه درست برعکس، چنان شیوه منرفی و قابل انعطافی است که می تواند در هر زمانی و در هر مکانی بر حسب شرایط متغیر خودی و دشمن، به طور مستمر و بی امان ادامه یابد، چنان شیوه گسترده و کشنداری است که قادر است در تمام فراز و نشیبهای شرایط متحول گوناگون تاریخی، فکری، اجتماعی، طبقاتی، نظامی و... راه خود را پیدا کرده و همواره به صورتی مستقیم رو به سوی هدفهای خویش گام بردارد.

استراتژیهای گوناگونی که ائمه شیعه اتخاذ کرده اند، بهترین و گویاترین سند این تریشر و بی نظیر است. (۳۸)

گزینۀ کلام آنکه شریعتی به دلیل مهجور ماندن ابعاد سیاسی و اجتماعی اسلام و تشیع و نقش تخدیری یافتن ارزشهای مقدسی که در حقیقت خود مسؤولیت آفرین و تحرک زاهستند، بر بعد مبارزه دایمی اسلام یافشاری می کرد، اما هرگز در صد نبود که اسلام را دین ستیز به مفهوم مبارزه چریکی و پارتیزانی قلمداد کند، بلکه مجموعه آثار وی و وجوه معنوی و عرفانی و اعتقادی اسلام - که در آثار وی مورد توجه قرار گرفته اند - ساختن زنده ها از روحانیون و... در این کتاب مطرح شده که از بررسی جداگانه آنها خودداری می کنیم، چرا که با دریافت سست بودن استدلالهای نویسنده در

انتهامات فراوان دیگری نیز همچون مبارزه بانقلید از فقها، تلاش برای به دست گرفتن رهبری نهضت اسلامی ایران، دورداشتن مردم از مسجد، بیگانه ساختن زنده ها از روحانیون و... در این کتاب مطرح شده که از بررسی جداگانه آنها خودداری می کنیم، چرا که با دریافت سست بودن استدلالهای نویسنده در

قبال اتهامات پیشین، می‌توان بی‌اساس بودن اتهامات بالا را نیز نتیجه گرفت. اینک به ارزیابی ابعاد دیگر فصل مورد بررسی از جلد سوم کتاب «نهضت امام خمینی» می‌پردازیم.

اشکالات تاریخی

افزون بر ایرادهای جدی در ارزیابیهای کتاب، نسبت به اندیشه و عملکرد دکتر علی شریعتی، اشکالات پرشمار تاریخی نیز در این کتاب موجود است که به واقع جای تأسف فراوان دارد، چرا که این ضعفها حتی برای یک دانشجوی رشته تاریخ هم عیبی آشکار به شمار می‌آید. اکنون به نمونه‌هایی از این اشتباهات تاریخی اشاره می‌کنیم:

۱- در صفحه ۲۳۹ کتاب آمده است: «شریعتی در تاریخ ۷ مهرماه ۱۳۵۱ بازداشت گردید» و در صفحه ۲۴۳ گفته شده: «... و سرانجام در تاریخ ۲۹ اسفند ماه ۱۳۵۲ از زندان آزاد گردید». در ثبت این دو تاریخ دست کم یک سال اشتباه شده، چون دکتر شریعتی در مهرماه سال ۱۳۵۲ دستگیر و تا سال ۱۳۵۴ (نزدیک به ۱۸ ماه) در زندان بوده است. پدر دکتر شریعتی، استاد و مفسر قرآن زنده یاد محمد تقی شریعتی در گفتگویی در باره مبارزات و سوابق دستگیری خود می‌گوید: «بار اول در سال ۱۳۳۶ و بار دوم در سال ۱۳۵۲ بود که به مدت یک سال و سیزده روز در زندان اوین و قصر زندانی شدم». او درباره علت دستگیری‌اش می‌گوید: «شاید به این دلیل که پدر دکتر علی شریعتی بودم و فکر می‌کردند از طریق دستگیری من خواهند توانست دکتر شریعتی را هم دستگیر کنند. اتفاقاً

۱۳۵۱ در حسینیۀ فعال بودم (سند شماره ۶۳ کتاب). حال چگونه می‌توان پذیرفت که وی در مهرماه سال ۱۳۵۱ و پیش از تعطیلی حسینیۀ ارشاد دستگیر شده باشد؟

نکته مهم و آشکار دیگر در این باره که باید مورد توجه نویسنده قرار می‌گرفت، تاریخ ذکر شده در متن بازجوییهای دکتر شریعتی است که نخستین جلسه آن به تاریخ ۵۲/۷/۷ و جلسه چهارم آن به تاریخ ۵۲/۸/۲۷ بوده است (به سندهای شماره ۶۴ و ۶۵ کتاب مراجعه شود) ممکن است تصور کنید این اشتباهات اغلاط چاپی است، اما با مراجعه به برخی اظهارات نویسنده و تحلیلهایی که بر این اشتباهات بار شده است، می‌توان یقین کرد که این گونه نیست. برای نمونه در صفحه ۲۴۳ کتاب آمده است: «روزنامه کیهان در پی گذشت بیش از یک سال از آزادی او، در تاریخ ۲۶ بهمن ۱۳۵۴ نخستین بخش از کتابی را که نامبرده در زندان زیر عنوان «انسان، اسلام و مکتبهای مغرب زمین» نوشته بود، به چاپ رسانید» و سپس چنین ادامه می‌دهد که ساواک بدین دلیل چاپ این کتاب را تا پیش از یک سال پس از آزادی او واپس انداخت. که می‌خواست موقعیت او در جامعه حفظ شود!

بدین ترتیب تصور آقای روحانی بر آن است که شریعتی در پایان سال ۱۳۵۲ از زندان آزاد شده، نه آخر سال ۱۳۵۳ و البته این برخلاف واقعیت و اسناد موجود است.

۲- در پارو قی صفحه ۲۴۱ کتاب درباره مصاحبه تلویزیونی رضا براهنی آمده است: «در سال ۱۳۵۳ به مصاحبه رادیو تلویزیونی نشست و به ستایش انقلاب سفید

پرداخت». حال آنکه براهنی در سال ۱۳۵۲ مصاحبه داشت و متن اظهار نظرهای رضا براهنی در تلویزیون ملی ایران تحت عنوان «با ایدئولوژی خارجی باید مبارزه کرد» در روزنامه کیهان مورخ ۵۲/۱۰/۱۲ درج شده است.

۳- درباره گفتگوی تلویزیونی براهنی، شریعتی در زندان و در گفتگو با مقامات ساواک- برای اینکه دندان طمع آنها را درباره مصاحبه تلویزیونی خود بکند- به صورتی حساب شده چنین موضع می‌گیرد که: هر چند گفته‌های براهنی بسیار خوب و درست است، اما ثری بر قشر تحصیلکرده و دانشجوی ما ندارد و این گونه راهنمایان باید در محیط دانشگاه و با ارتباط مستقیم با دانشجویان صورت گیرد، نه از راه تلویزیون.

شریعتی با این اظهارات در واقع زمینه آزادی و بازگشت خود به حسینیۀ ارشاد و محیط دانشگاه را فراهم می‌ساخت و گرنه کمترین اعتقادی به درستی اظهارات براهنی نداشت. اما آقای روحانی برای اینکه این اظهارات را در شرایط غیرنرمه قلمداد کند، یک سند ساواک را که مربوط به دوران زندان مرحوم شریعتی است به عنوان سند پس از آزادی از زندان ارائه می‌کند و مدعی می‌شود که شریعتی آن اظهارات را از

سر اعتقاد دریک «محل دوستانه» که مع ساواک به شکل نفوذی در آن حضور داشته مطرح کرده است! متأسفانه به دلیل بی‌طرف نبودن وعدم برخورد روشمند تاریخی، نویسنده حتی از توجه به تاریخ ذکر شده در پایان سند مذکور هم غفلت می‌کند و در نتیجه سندی با تاریخ ۵۲/۱۰/۱۶ را به عنوان اظهارات شریعتی پس از آزادی از زندان قلمداد می‌کند. در واقع آقای روحانی بیشتر توجه داشت و به تاریخ دقیق گفتگوی تلویزیونی رضا براهنی (دی ماه ۱۳۵۲) و همزمانی اظهار نظر شریعتی درباره آن مصاحبه عنایت می‌کرد و دست کم به تاریخ ذکر شده در سند مذکور (سند شماره ۶۷ کتاب) نگاهی می‌انداخت، مجبور به بافتن آن تحلیلهای نبود.

۴- در صفحه ۱۴۷ کتاب آمده است: «او (شریعتی) در سال ۱۳۳۱ به گروه «سوسیالیستهای مسلمان» پیوست و با تأثیرپذیری از آنان، ابودر را «خداپرست سوسیالیست» خواند و کتابی در این زمینه نگاشت». گفتنی است نام اصلی آن گروه «جمعیت آزادی مردم ایران» (جاما) بود که به «سوسیالیستهای خداپرست» مشهور بودند. کتاب ابودر سوسیالیست خداپرست نیز نوشته شریعتی نیست، بلکه به وسیله عبدالحمید جوده السحار مصری نوشته شده و شریعتی با تشویق پدرش آن را ترجمه کرده است. وی به هنگام ترجمه این کتاب در کلاس پنجم دبیرستان درس می‌خوانده و نخستین بار در سال ۱۳۳۴ آن را منتشر کرده است.

موارد دیگری از این دست اشتباهات تاریخی به چشم می‌آید، اما موارد بالا برجسته‌ترین نمونه‌های مربوط به این فصل به شمار می‌آیند که چون ارتکاب به آنها برای یک کار تاریخی از ضعف دقت نویسنده و عدم بی‌طرفی وی و بی‌توجهی به روش علمی در مطالعه تاریخ حکایت دارد، به چند مورد اشاره کردیم.

نتیجه‌گیری

نگارش تاریخ پرحادثه کشورمان آن گونه که رخدادهای سیاسی اجتماعی واقع شده‌اند، امری است که بی‌توجهی به آن در دهه‌های اخیر برای ملت ما بسیار سنگین و پرهزینه بوده است، چرا که از سالهای پس از مشروطیت تاکنون ما شاهد نگارش تاریخ- آن گونه که صاحبان قدرت تمایل داشته‌اند- بوده‌ایم، نه آن گونه که حوادث رخ داده‌اند. از این رو بیشتر وابستگان قدرت و شماری از روشنفکران ضد مذهب و غرب زده حوادث را به زبان نیروهای اصیل ملی و اسلامی تفسیر و تبیین کرده‌اند و با موجه نشان دادن چهره‌های خائن و وابسته، مقاومت گروهها و افراد مستقل و مذهبی در برابر موج تهاجم همه‌جانبه سیاسی، اقتصادی و بویژه فرهنگی غرب را به عنوان واپسگرایی و ارتجاع و مخالفت با پیشرفت و ترقی و... جلوه داده‌اند و به جای برجسته کردن نقش آفرینی بوده‌ها و نخبگان برخاسته از متن جامعه، سهم عمده تحولات داخلی کشور را برای بیگانگان در نظر گرفته‌اند و در مقابل، در موافقی که دشمنان ملت و استقلال کشور در اوضاع داخلی ما با شیوه‌های گوناگون دخالت داشته و توانستند موجبات انحراف و شکست حرکتهای مستقل ملی و



آرامگاه شادروان دکتر علی شریعتی در رفسنجان - سوره

خمین ظهور هم شد. وقتی خبر دستگیری من به گوش دکتر رسید، او به خیال اینکه اگر خودش را به مأموران معرفی کند، مرا آزاد خواهند کرد، رفت و خودش را معرفی کرد. نه این ترتیب اگر دکتر شریعتی پس از پدرش دستگیر شده باشد، بدون شک پیش از سال ۱۳۵۲ نبوده است.

از سویی شریعتی خود در یکی از اظهاراتش برابر با جوی ساواک تأکید می‌کند که از سال ۱۳۵۰ تا ابدان

مذهبی را فراهم آورند، اینان بامسکوت گذاشتن آن توطئه‌ها یا دفاع از عملکرد بیگانگان، جایگاه خود را در کنار دشمنان خارجی و خائنین داخلی تثبیت کردند و....

طبیعی بود که با پیروزی انقلاب و در اختیار آمدن آن همه اسناد و مدارک از عملکرد چندین و چند ساله سیاستمداران، روشنفکران وابسته به عرب، دولتهای خارجی و به طور مشخص اسناد موجود در لانه جاسوسی آمریکا، تاریخ معاصر دوباره نویسی شود و با توجه به اسناد پست پرده و تازه‌یاب، ماهیت روابط و عملکرد وابستگان رژیم گذشته به شیوه‌ای درست تبیین گردد. این انتظار وقتی قدرت و قوت می‌یابد که انسان یقین کند افرادی آگاه و درعین حال امین و دلسوز بر افشای این اسناد و مدارک نظارت دارند و یادقت و وسواس، کتابهای تاریخی قوی و قابل استنادی درباره تاریخ معاصر کشورمان می‌نگارند.

باید اذعان کنیم این انتظار تا حدودی در سالهای اخیر برآورده شده و یک سری کتاب درباره گرایشهای فراماسونری، خانواده‌های وابسته و صاحب قدرت در رژیم گذشته و اسناد لانه جاسوسی درباره عملکرد آمریکا و وابستگان به سیاست این کشور در ایران انتشار یافت که در نوع خود کارهایی برجسته و قابل اعتنا به شمار می‌آیند، اما انتشار جلد سوم «نهضت امام خمینی» و بویژه قضاوت و ارزیابی آقای روحانی از عملکرد دکتر شریعتی در حکم ریختن آبی سرد بر آهن تقفیده انتظارات منطقی همه کسانی بود که گمان می‌کردند آقای روحانی با دسترسی به آن همه اسناد و با عنایت به مسؤولیت سنگینی که امام بر دوش وی نهاده است، تاریخ کشورمان را آن گونه که حوادث واقع شده‌اند، می‌نگارد.

فصل مربوط به شریعتی در کتاب مورد نظر آکنده از اشکالات تاریخی، تحلیلهای نادرست، نگارش غیرتاریخی، ادعاهای غیرقابل انطباق با واقعیت و یکسویه نگار است که آن را از اعتبار و ارزش ساقط می‌کند.

به گمان ما برای اینکه دو جلد نخست این کتاب-که مشحون از اسناد معتبر و خواندنی است-اعتبار خود را از دست ندهند، برای اینکه کار تازه آقای روحانی-باتوجه به ضعفهای موجود-انجام تکلیفی مطابق با فرمان امام و به تبع آن یک کار مطلوب محسوب نشود، برای آنکه دهها سند معتبر و با ارزش موجود در همین کتاب و فصلهای دیگر آن در سایه این فصل از کتاب، کمرنگ و کم اعتبار نگردد، و اسناد ارزشمند و تازه‌یاب به اسم تاریخ نویسی دولتی زیر سؤال نروند، برای آنکه از سیمای انقلابی و روشنفکر یک اندیشمند مسلمان دفاع منطقی شده باشد، برای آنکه مشخص شود که انقلاب به گذشتگان دلسوز و متفکران انقلابی این همه جفا روا نمی‌دارد، و بنا به دلایلی مشابه باید دست به قلم برد و بابت امر به معروف و نهی از منکر از ضعفهای این کتاب پرده برداشت و از مسؤولین نظام (بویژه مقام معظم رهبری که صادق برین راوی انگیزه‌ها و عملکردهای زنده یاد شریعتی می‌توانند باشند) درخواست کرد که اجازه بدهند به اسم یک مرکز معتبر و به نام جنبه فرهنگی بزرگی که ما در آن قرار داریم،



شریعتی

هدفی جز بازگشت
به اسلام راستین و قرآن ندارد

و در تعبیری
چون پروتستاننیزم
یا

رنسانس اسلامی نیز

همان هدف

را پی می‌گیرد.

پژوهشگاه علمی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتابی بنا این همه ضعف تحلیل و اتهام ناروا علیه یک متفکر معاصر که قوت و ضعف کارهایش هر دو از آن ماست، نگاشته و انتشار یابد.

پی‌نوشت:

- ۱- ریمون کیوی و لوک وان کامپنهود، «روش تحقیق در علوم اجتماعی»، ترجمه دکتر عبدالحسین نیک گوهر، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۷۰، ص ۱۱. به نقل از اندیشه‌های فیلسوف و معرفت‌شناس فرانسوی گاستون باشلار.
- ۲- سید حمیدروحانی (زبارتی)، «نهضت امام خمینی»، جلد سوم، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.
- ۳- همان، به باورقیهای صفحات ۱۴۸ و ۱۹۳ مراجعه شود.
- ۴- «صحیفه نوره»، جلد ۲۱، ص ۷۴.
- ۵-۶-۷- «نهضت امام خمینی»، جلد سوم، صص ۱۷۷، ۱۶۲، ۲۲۶، ۲۲۵.
- ۸- «ابران آزاد»، شماره ۱۲، مردادماه ۱۳۴۲، به نقل از جلد اول «نهضت امام خمینی»، صفحه ۱۴. گفتنی است آقای روحانی در این بخش از کتاب از شریعتی به عنوان «مجاهد شهید، شادروان شریعتی» یاد می‌کند.
- ۹- «مجموعه آثار شریعتی»، شماره ۳۵ (آثار گوناگون - بخش دوم) ص ۶۰۶.
- ۱۰- «نهضت امام خمینی»، جلد سوم، ص ۱۷۷.
- ۱۱- «مجموعه آثار شریعتی»، شماره ۴ (بازگشت)، صص ۳۲-۲۸.
- ۱۲- «مجموعه آثار»، شماره ۲۰ (چه باید کرد؟) صص ۲۹۲-۲۹۱.
- ۱۳-۱۴- «چه باید کرد؟» (چاپ حسینیه ارشاد)، صص ۵۵ و ۴۹.
- ۱۵- «مجموعه آثار شریعتی»، شماره ۳۱ (ویژگیهای قرون جدید)، صص ۷-۱۰۶.
- ۱۶- «مجموعه آثار»، شماره ۲۰، صص ۳۲۳ و ۳۲۲.
- ۱۷-۱۸- فریدون آدمیت، «اندیشه‌های آخوندزاده»، صص ۱۰۹، ۲۲۱.
- ۱۹- میرزا فتحعلی آخوندزاده، «الغای جدید و مکتوبات»، تیریز: نشر احبا، ۱۳۵۷، ص ۳۵۴.
- ۲۰- همین را هم دروغ می‌فرمود: نشان می‌دهد که آن مرحوم حتی در رنگ هم اصالت نداشت و بمب تقلید و رجز تسلیم، حق میرزا ملکم خان ارمنی لاابری دزد است. (شریعتی).
- ۲۱- «مجموعه آثار»، شماره ۲۰، صص ۳۳۸-۹.
- ۲۲- «نهضت امام خمینی»، جلد سوم، ص ۶۷.
- ۲۳-۲۴- «صحیفه نوره»، جلد ۲۱، صص ۹۲-۹۱ (پیام به روحانیت).
- ۲۵- «مجموعه آثار شریعتی»، شماره ۲، (چه باید کرد؟) ص ۱۱۹.
- ۲۶- «نهضت امام خمینی»، جلد سوم، ص ۲۲۷.
- ۲۷-۲۸- «مجموعه آثار شریعتی»، شماره ۲۶ (علی (ع))، صص ۳۷۴، ۳۷۲.
- ۲۹- «مجموعه آثار شریعتی»، شماره ۲۰ (چه باید کرد)، ص ۱۱۹. شریعتی در ذکر نام «هریان نهضت‌های ضد استعماری که از میان روحانیت سر برزند» به سید جمال و «روح خدای» اشاره می‌کند.
- ۳۰- «مجموعه آثار»، شماره ۲۶ (علی (ع))، ص ۳۷۳.
- ۳۱- رک: «نگاهی دوباره به مانی فلسفه سیاسی شریعتی با تأملی بر یادداشت‌های دکتراسی متعهد»، نوشته بیژن عبدالکریمی.
- ۳۲-۳۳-۳۴- «نهضت امام خمینی»، جلد سوم، صص ۲۲۱، ۲۱۵، ۲۲۵.
- ۳۵- رک کتابهای: «ولایت فقیه» و «جهاد اکبر» از همین نویسنده.
- ۳۶- «مجموعه آثار شریعتی»، شماره ۵ (ما و اقبال)، ص ۷۵.
- ۳۷- «مجموعه آثار»، شماره ۲۲ (مذهب علیه مذهب)، صص ۱۶۸-۱۷۰.
- ۳۸- «مجموعه آثار»، شماره ۷ (شیعه)، صص ۶-۱۵۵.
- ۳۹- هفته‌نامه سروش، شماره ۳، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۸.